

ربع دوم از کتاب مسکوة الأدب ناصری

و چنان جلوه آورد که ترا بر یکتا از اهل قبله یعنی مسلمانان ضعیف است نیک بندیش خوب بنکر که اگر آن کس را که
 بسوسه شیطان خود را بروی فضل دانستی از تو پس بگویی تواند بود در اسلام و عمل صالح بر من نبی داشته
 باشد و البته چنین کس بر من ضعیف است و اگر از تو کمتر است با خود بگویی یگان در معاصی و گناهان من و
 سبقت دارم و البته روی از من اشرف است و اگر در سن و سال با تو پمال رود با خویش بگویی همانا من در معاصی
 و ذنوب خویش بر یکتا شوم اما در معاصی و ذنوب با یگان باشم و مرا چه افتاده است که یقین خویش با یگان
 همغان دارم و اگر یقینی که مسلمانان از در تعظیم و توقیر و تحیج روند بر استحقاق خویش کبر و با خویش بگویی
 همانا ایشان در این کردار بفضل و فزونی دست بازیده اندند اینگونه ازین فضل و فزونی را در خویش ندیدی
 و اگر از ایشان در حق خویش تقاضی و گرفتگی در دنیا با خویش بگویی البته معصیتی موجب این شهادت فخر
 و کتابی از من حد و شایسته و چون کار بر این نوع و روزگار بر این شیمت بخامتتبری خداوند سهل میگرداند
 تو زندگانیرا و دوستان تو بسیار و دشمنان تو اندک میشوند و همه گاه شادی ایشان شادان و بر گزند ایشان
 اندوه مند بخوابی بود و در پیش از سر روز خویشتن و غم ایشان ترا غم خویشتن بخوابی انکاشت و بدانکه گریه
 مردمان نزد مردم کسی است که خیر او بر ایشان باز رسد و همه گاه با ایشان بحالت استغفار و عفو و اغماص رود
 اگر چند با ایشان حاجت داشته باشد زیرا که مردم دنیا بخوابسته دنیا عاشق شیفه و خواستار دل بسته
 پس هر کس ایشان را در آنچه معشوق ایشان است رحمت نرساند بر ایشان بر اکر ارام رفته است و هر کس ایشان را
 در آنچه معشوق ایشان است رحمت نرساند بر ایشان بر اکر ارام رفته است و هر کس ایشان را در اموال دنیا رحمت
 نهد بلکه بسطاعت ایشان را بکنت و بضاعت مساعدت و معاونت نماید در خدمت ایشان عزیز تر و
 کرامی تر است را قم حروف کوید چون باین حدیث شریف بتامل روزه و تقوی بنکرند معلوم میگردد در خبر
 امامت و خیرایه ولایت آب و طاقت حمل این مطالب و نقل این مراتب را ندارد و جز از زبان و بیان کسیکه
 صاحب آنوقت و مقام است نبرون نزاود چه اگر بر پیکر گویند ستوه گیرد و اینک گاهی دیگر از ابا خمال این
 نکالیف اشارت بنمایند ز آنست که از آنست که صاحب این باب و تو شنید این هوسس و خروش اند بلکه محض
 تذکره و ظهور و بروز معاصد عالیه و در جاسایه خودشان و نیز در ضمن هر چه شنوندگان بکار بندند و باند
 بضاعت اطاعت کنند معتمد و مایه استکاری ایشانست **مَالَا يَدْرُكُ كَلَهٌ لَا يَتْرُكُ كَلَهٌ** و جلای علی
 در کتاب بجا میفرماید زهری از جانب یکتا بنی امیه در علی عامل بود و چنان افتاد که وقتی مردی را بجهت و
 بسلامت آورد و ازین کردار سخت متحیر و پریشان و بیناک بیرون شتافت و بخاری پنهان کرد و بدو سال
 در آن غار بزیست تا چنان افتاد که حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما بفرج شد و زهری خدمت در دست
 امام علیه السلام فرمود همانا من بر این حالت تو و نو میدی تو افزون از گناه تو بر تو بیناک بیستم **قَابَعْتُ بِلَيْلِي**
مَسَلْتُ إِلَى أَهْلِي وَ أَخْرَجَ إِلَى أَهْلِكَ وَ مَعَالِيكَ یعنی دیدم متعول را که بر حسب تو مرشختر است یعنی دیکل
 بوارث متعول بفرست و خودت باهل و مجال خویش باز شو با مردین و معالمتی باهل این خود مشغول باش
 زهری عرض کرد و یا سینه می با ما غم داده اند و نیش از من باز کشودی **اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**

تحقیق در مجلس

و اگر در آن زمان علی بن ابی طالب بود و در آن زمان که از آن غار بزیست و از آن غار بزیست و از آن غار بزیست
 که خدای بگری و از آن غار بزیست و از آن غار بزیست و از آن غار بزیست
 که خدای بگری و از آن غار بزیست و از آن غار بزیست و از آن غار بزیست

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

۲۲۲

یعنی خدای بهتر میداند که رسالت خویش را در کدام خاندان فرود آورد با بجزه زهری بفرمان آنحضرت کار کرد
 باطل خویش باز شد و در استان بساکش ملازمت گرفت و در شمار اصحاب ملازمین استان هایون آنحضرت شد
 آمد از نیروی وقتی یکتن از بنی مروان از راه مهلباوی گفت یا ذرهمی ما فعلت نیک ای زهری پیغمبر تو چه کرد
 و مقصودش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بود و هم در کتاب فروع کافی باین تقریب داستانی مذکور
 است لکن در آنجا سیکوید که زهری گفت چون آن شخص یکم بشتم بحضرت علی بن الحسین عرض کردم باین مقول چه
 سازم فرمود دید او را بعوم او عرضه دار پس من دیدم مقول را نزد قوم او بروم و ایشان از قبول آن آبا و
 ائمه و زبیدند و هر چند کوشش نمودم پذیرفتار نشدند پس داستان را در حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 بعرض رسانیدم فرمود چند تن با خود همراه برده بر ایشان گواه گیر و من بر حسب فرمان بجای آوردم و آنجا
 چنان باقیع رفتند و من هم مان خود را بشهادت گرفته بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما باز شدم و خبر را بگویم
 فرمود دید را بر گیر و کبک نموده هنگام ظهر وقت طلعه فجر بر در سرای ایشان شو و آنگاه را در سرای بی
 پس هر کس از آنچیزی بر گرفت از بهر تو بحباب دید بخوابد رفت چه وقت ظهر هنگام طلعه فجر ساقی است که بویخ
 آبل لذار یعنی در آنده هنگام اهل سرای ساکن و بکار عبادت مشغول هستند با بجزه زهری گوید چنان کردم که
 فرمود اگر علی بن الحسین علیهما السلام بودی بهلاکت میرسیدم و آنمرد مقول را قروح بود و زهری او را خبر
 داشته از صدمت ضرب برده بود و هم این روایت را باندک اختلافی ذکر نموده اند نوشته اند آنحضرت چون
 زهری را از سجده بجا نداشتن غمناک کرد و سبب بعرض رسید باز زهری فرمود ببلغ دید را در کبکها
 جای ده و نگران وقت نماز باش و در آن هنگام در سرای ایشان بیگن دیگر در کتاب کافی مسطور است که از
 حضرت امام جعفر صادق مرویت که مردی بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما میآمد و او را ابو ترکئیت بود
 و چنان بود که هر وقت خواستی رخصت شرفیابی حاصل کند عرض میکرد ابو تره بر در سرای است امام زین
 العابدین فرمود سو کند با خدای اگر بدفند دوم بر در سرای بابائی ابو تره کوی جوهری در کتاب صحاح اللغة
 سیکوید ابو تره بضم میم کنیت امیس علیه اللغة است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب مالی سیکوید
 حضرت سید التاجین سلام الله علیه فرمود القول الحسن یشرف الما و یشرف الرزق و یشرف
 فی الاجل و یجیب الی الاقل و با بخل التسخیر که بخیر نیکی مردمان از دامن بیرون شود مال بسیار
 در وزیر افراد آن کند و مرک را و پس آنگند و ابل و جال را دوست بناید و کونیده را در بهشت جا بدد آورد
 از شقیق لمی مرویت که با علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم باین رسول الله چگونه باد و فرمودی قال
 اصبح مظلوماً یثان الله تعالی یطلبنی بالفرايض و النبی صلی الله علیه و آله بالسنه العیال القوی
 و النفس بالشهوة و الشیطان بانباغیه الحافظان بصدک العاک ملک الموت بالوقع القبر الجسد فانما هذا
 فرمود بادا کردم در حالتی که بهشت خیر مطلوب میباشم یعنی در حالتی که بهشت کس مشتب چیزی از من مطالبه نیاید
 خدای تعالی از من طلب فریض نیاید یعنی ادای آنچه را بر من فرص نموده میخواهد و از من مطالبه میفرماید و خبر
 صلی الله علیه و آله ادای سنتش از من میجوید و عیال من در طلب قوت در دوزی است و نفس در طلب بهشت

بجای آوردیم

حکایت آنحضرت

فوائد قول سیکوید

تجرباتی که در این

الخصایا مکتوبه

سج دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

رانی و شیطان خواهند متابعت و زیدین با او و دو فرشته که نگهبان دنیا می در عمل هستند در طلب
 عمل میباشند یعنی در طلب آن هستند که اعمال افعال من از روی صدق و راستی و خلوص باشد و ملک الموت در طلب
 قبض روح و کورخواستار جداست پس من مطلوب این خصال و مشول این مشول مسم یعنی حالت هر کس در زندگی
 دنیا برون از این حلقه نباشد و تکلیف هر کس از این کوزه مسائل خارج نیست پوشیده نباشد که امام علیه السلام چنانکه
 ما سوزند بزبان شوق فرایش میکند و او را تنبیه میفراید چه شوق در جمله عرفا و زاهدان بسیار میرود و بروایت ابن خلکان
 در سال یکصد و پنجاه و سیم و بروایت یافعی در سال یکصد و نود و چهارم وفات کرده و او را صاحب حال سلسله
 از جمله یانده حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شمار در این صورت این کالمه با حضرت سیدتجا و بعد بنام
 تندی بود با حضرت باقر یا امام جعفر صادق یا موسی کاظم علیه السلام روی داده باشد و الله اعلم و دیگر در
 کتاب خصال از زهری سطور است که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم میفرمود **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ بَعْدِ**
اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسْرَاتٍ وَاللَّهُ مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا كَفَتِي الْمِيزَانِ فَأَيْهَانَا
وَجَّ ذَهَبٍ بِالْآخِرِ ثُمَّ نَلَّاقُولُ وَعَزَّوَجَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ رَحِمْتُ وَأَرَادَتْ أَنْ
تَقْرَأَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ فَتَقْرَأُ بَعْدَهُ عَزَّوَجَلَّ بد معنی صبر است و گفته میشود غری بغری از باب تعب یعنی
 شکستنی نمود بر آنچه او را رسیده است یعنی بر مصیبت بلایی که بروی فرودگشته و مراد بغری بغراء است
 نصبه نسلی است در هنگام مصیبت و شاعرش است که گفته شود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّا لَكَاذِبُونَ** چنانکه خدا
 فرمان کرده است یعنی در آیه شریفه **الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتُم بِالْآخِرَةِ وَمَعْنَى بَعْدَهُ بَعْدَ تَأْتِيهِ** است و در اینجا هم
 در مقام صدر قائم است و از این باب است حدیث مذکور یعنی هر کس صبوری و شکیبائی نگیرد بر آنچه بروی نازل
 شده است بتغزیت خدای تعالی همانا او را جز افسوس و حسرت بهره از جهان نخواهد بود و سو کند با خدای نیت دنیا
 آخرت بماند و گفته ترا زو که چون هر یک سبب کنی که دید آن یک را میرود و بعد از آن این آیه مبارک تلاوت فرماید
لَوْ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ چون قیامت بپای شود و مراد از واقعه قیامت است **لَيْسَ لَوْ وَقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ** هر دو
 نباشد و البته خواهد شد در **وَخَافِضَةٌ وَاللَّهُ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ رَافِعَةٌ وَرَضَتْ وَاللَّهُ**
أَوْلِيَاءَ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ یعنی در آیه مبارکه معنی خافضه این است این است فرو میا کند دشمنان خدا را بسوی آتش
 جحیم و راضیه یعنی بلند میکند دوستان خدا را بجانب بهشت انگاه آنحضرت با یکی از هم نشینان خود روی کرده
 فرمود **اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْبِلْ فِي الطَّلَبِ وَلَا تَطْلُبْ مَا لَمْ يَخْلُقْ فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ مَا لَمْ يَخْلُقْ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ**
حَسْرَاتٍ وَكَهْ نَبِيَّهَا طَلَبَ از خدای پر هیز و در طلب و طمع بقانون و اندازه باش آنچه خلق نشده خواه چه پس
 که در طلب چیزی که آفریده نشده رنج برد جان خویش را در معرض افسوس و دریغ در آن کند و هرگز آنچه طمع بند ذابل
 نکردد نکارنده حروف سیکوید چنان همی نماید که مقصود آن باشد که در طلب خلود در بنیر ای نباید بود چه این صفتها
 خدای در اینجهان بنا فریده یا اینکه مقصود این باشد که آن بهره که ترا میرسد خوشنود باش چه اگر از پی چیزی که قسمت
 تو نیست بر خویشتن رنج بر نمی خرد یافت رحمت فایده نیابی و آنچه در قسمت کسی تقدیر نیست تحقیق چنان است
 که برای او آفریده نشده است زیرا هیچکس در طلب چیزی که مخلوق و موجود نیست نتواند بود و الله اعلم و رسول و حججه

در صبر و صوری
بر نصیحت

عقل در این

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

معلوم باد که رقم صرف مسمی حدیث را از نظر سپرده باین مسمی بنهم خویش اشارت و سلیقه خود کارش را در این
 مسمی حدیث نکران شد با بطله امام علیه السلام از پس آن جمله فرمود و کیف ینال ما لم یخلق یکنوز یخبری کذا و غیره
 نشد بتوان باز رسید آمد در جواب عرض کرد و کیف یطلب ما لم یخلق یکنوز طلب کرده میشود چیزی که خلق نشد است
 یعنی طلب هر چیزی منوط بود آن و علم یافتن آنست آنحضرت در پاسخ فرمود من طلب الغنی و الاغنیاء و
 السعة فی الدنیا فاما یطلب ذلك للراحة و الراحة لم یخلق فی الدنیا و الا لاهل الدنیا انما
 خلقت الراحة فی الجنة و لاهل الجنة و التعب و التعب خلقا فی الدنیا و لاهل الدنیا
 و ما اعطی احد منها حفنة الا اعطی من الحیرت مثلها و ما اصاب من الدنیا الا کما کان فیها
 اشد قرا لانه یفتقر الی الناس فی حفظ امواله و یفتقر الی کل الذی من الاهل الذین یغلبن علی الدنیا
 و لکن الشیطان یوسوس الی التعب فی الدنیا و الحساب علیه فی الآخرة ثم قال علیه السلام کلا
 ما سبوا لیا و لیا الله فی الدنیا للذین یقبلون فی الدنیا للآخرة ثم قال الا من اهتم لریقه کتب علیه
 خطیة کذا قال سبیح علیه السلام الحواریین انما الدنیا منظره فاعبروها و لا تمروها
 بر کس در طلب تو انگری و بدست کردن نوبت جهان دوست و کسایش در کار کوشش نماید همانا البته ایستی
 و کوشش برای طلب آسایش و راحت است لکن در این جهان چمنه و گیاهان فریفته راحت برای هیچ بند آورنده
 نشد و آسایش در جلا آفرینش هم نال است و خاص از بهر بهشت و بهشتیان است و تعب و رنج مخصوص بنیروی
 سبج و مردم این سراچه رنج و مشکج است و هر کس از بهر جهان یک دوست بهر واقف و چندان حرص
 و آرزوی چیره کرد و هر کس از نعمت جهان غیر نصیب بردن چاره فقر و نیازمندی او شدیدتر است چه شخص کلبیا
 خواسته خویش تن بهر دمان عاجزند می شود و بهر آلتی از آکالت دنیا نیازمند کرد پس در تو انگری دنیا است
 نیست اما شیطان فرزند آدم را بوسوسه کرد و چنان بروی نمودار آورد که در جمع اسوال رحمت و آسایش
 لکن شیطان در این سورا آدمیزاد در دستان دچار رنج و تعب و بدبیر سرای گرفتار حساب و عتاب کرده
 با بطله چون امام زین العابدین سلام الله علیه این کلمات بیای بر برای اینست که کسی را تو همی نغند فرمود و چنان
 کان نبرند که آن تبی که دوستان خدای را در دنیا نموده میشود برای طمع دنیا است بلکه ایشان رنج و غمان بر پیش
 نهند، کار آخرت جهان را زنده نگاه فرمود بدانند هر کس از روی حرص و آرزو در طلب رزق و روزی کوشش نماید
 ظلمتتی بروی بخارند و حضرت سبیح علیه السلام با جماعت حواریون در دنیا فرمود همانا دنیا چون پلی است
 پس برت کشید بهر ت گیرید نه باندیش اقامت بخار عمارت پردازید در کتاب خصال از زهری بروید
 که علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود اشهد ساعا فی ابن آدم قلت
 ساعا فی الساعه التي یعیان فیها ملک الموت و الساعه التي یقوم فیها من قبره و الساعه
 التي یغیب فیها بین یدی الله تبارک و تعالی فاما الی الجنة و اما الی النار ثم قال ان نجوت
 من ادم عند الموت فانت انت و الالهک و لکن نجوت بان ادم حين توضع فی قبرک فانت کانت
 و الالهک فان نجوت حين یجمل الناس علی الصراط فانت انت و الالهک و ان نجوت

در این حدیث از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که هر کس در دنیا طلب آسایش و راحت کند و در آخرت رنج و آسایش را طلب کند، خداوند او را در آخرت آسایش و راحت دهد و در دنیا رنج و آسایش را طلب کند، خداوند او را در دنیا رنج و آسایش دهد.

رَبْعُ دَوْمٍ از کتاب شکوة الأوبناصری

حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَالْأَهْلَكَ ثُمَّ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ يَبْرَزُخُ
إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَإِنْ لَهُمْ فِيهِ لَعِيْشَةٌ ضَنْكًا وَاللَّهِ إِنَّ الْقَبْرَ لِرَوْضَةٌ
مِنْ بِياضِ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلُوسِائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ النَّارِ
سَاكِنُ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَتَى الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَآتَى الدَّارِ ذَاوُكَ بِمَعْنَى سَخْتِ بَرِيْنِ سَاعَاتٍ
هنگامی فرزند آدم سه وقت است کیامت در آن هنگام که در حالت تحویل دادن از انیسرای ملک موت
فرشته مرگ را نظاره نماید ساعت دوم آن ساعت است که هنگام رستنا خیر سر از کور بیرون کشد و ساعت
آن ساعتی است که برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و تاب ایستاده کرد و این وقت یا اهل آتش است و بهنجم
گیرد یا مرد بهشت است بوی جنت کام سپار و آنگاه فرمود ای فرزند آدم اگر نجات یابی هنگامی که تو را بگور اندر زمینند
پس تویی نو و کر نپای کوب بگاک و سر کوب دما میگرددی و اگر رستگار شدی ای فرزند آدم در آن هنگام
که مرداترا از صراط جور باید کرد پس تویی و الا تبا میثوی و اگر نجات یافتی در آن وقت که مردمان از برها
عرض حساب و کتاب در پیشگاه یزدان حاضر میشوند پس تویی تو و الا تهاک سیکردی آنگاه این آیت مبارک
بر خواند که از پس ایشان بر رخ و مانعی است از رجوع تار و زک بر اینکجه شوند و فرمود بر رخ همان قبر است و ایشانرا
در کور عیشتی است بسیار سخت و اهماور و تنگ است سو کند با خدای بد رستیکه قبر یا باغی است از باغهای بهشت
یا چاهی است از چاههای دوزخ یعنی از این دو حال بیرون نیست اگر شخص مؤمن است آن و اگر نیت این آنگاه با یکی
از اهل مجلس خود روی کرده فرمود بهمانا ساکنان آسمان اهل دوزخ را از مردم بهشت تمیز نمیکند از آنکه یک
تو مستعد باشی و کدام یک از این دو مکان معلوم دار محل قرار تو باشد و تو که ام یک را از بهر خود بدختر نهاد
بشی و دیگر در کتاب خصال از حضرت ابی جعفر مرویت که علی بن حسین علیه السلام میفرمود اَدْبَعُ مِنْ كُنَّ
فِيهِ كَمَلِ اِسْلَامِهِ وَتَحَصَّنَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَجُلًا عَرَفَ جَهْلًا وَهُوَ عَنْهُ وَاِضٍ مِنْ وَفَى
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ وَصَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَاسْتَجَبَ مِنْ كُلِّ قَبِيْحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ
النَّاسِ حَسْبُ خَلْقِهِ مَعَ اَهْلِيْهِ بِمَعْنَى چار خصلت و شیت است که هر کس را می آن باشد سلاش کامل کنانش از روی عبور
دیور و کارش هنگام ملاقات از روی خوشنود باشد سخت اینکو در حقو فیکه خدای تعالی در حق مردمان بروی مقرر فرموده
است بنوعی که با مردم اینکه با مردمان از روی صدق و صداقت زبان باشد ستم اینکه از هر کاریکه ناستوده
در حضرت خداوند مردمان بشرم و آزر م شود چهارم با اهل عشرت خویشتن بخوی ستوده و خلق غنیه رست نام
و نیز در کتاب خصال از زرارة بن ابی مرویت که در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در آمد فرمود یا زرارو
النَّاسُ فِي زَمَانِنَا عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ اَسَدٌ وَذَيْبٌ وَغَلَبٌ وَكَلْبٌ خَيْرٌ مِنْ وَاَمَّا اَلْاَسَدُ فَمَلُوكُ
الدُّنْيَا يَحِبُّ كُلُّ وَاِحِدَانٍ يَغْلِبُ وَلا يَغْلَبُ وَاَمَّا الذَّيْبُ فَجَاوِزٌ كَرِيْمٌ يَذْمُونَ اِذَا اشْتَرَوْا وَيَعْدُوْنَ
اِذَا باعُوْا وَاَمَّا الغَلَبُ فَهُوَ لَآءُ الَّذِينَ يَأْكُلُوْنَ بِاَدْيَانِهِمْ وَلا يَأْكُلُوْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَا يَصِفُوْنَ
بِالسِّنِّهِمْ وَاَمَّا الْكَلْبُ يَهْرُ عَلَى النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَيُكْرَهُهُ النَّاسُ مِنْ شَرِّ لِسَانِهِ وَاَمَّا الْخَيْرُ
فَهُوَ لَآءُ الصَّخْتُوْنَ وَاَشْبَاهُهُمْ لا يَدْعُوْنَ اِلَى فَاِحْشَةٍ اِلَّا اَجَابُوْا وَاَمَّا الشَّاةُ فَالَّذِيْنَ يَحْزُرُ

مؤلفه
فی تبیل الاسلام

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

شعورهم و یوکل حکومت و بکسر عظمایم و کف صنع الشاة بین اسد و ذئب تغلب کلب و خنزیر
 ای زارته بانام مردان در زمان مابشرش طبقه هستند شیر و کرک و روباه و سگ و خوک و کوفت اما شیر بادشا
 جان هستند که هر یک همی دوست میدارند بر تاست آفریدگان یزدان چیره باشند و هر که مغلوب شوند و
 اما کرک سوداگران و تجار روزگار شما باشند که چون چیز را خریداری نمایند بلاحق تکذیب و کوهش آن
 گذارش گیرند چون خواهند بفروشدند ستوده و با فرایش نمازند و آثار و باه اینجا عت هستند که دین خویش را
 در بهای ماکول و مشروب از دست باز میدهند و هرگز نمی خورند از آنچه بزبان میآوردند یعنی آنچه بزبان بی
 جز آنست که بدل اندر نفع دارند و مراد از این طبقه مردان مزدور و فاجر باشند و آسک آنان هستند که در
 از پی کنند آهنگ کنند و برای زیان بانک زنند و مردان بسبب کنند زبان ایشان بگراست باشند
 و این طبقه شاعران و زبان درشال ایشان باشند و اما خوک اینجا عت مخفت و دیوث و اشیاء ایشان
 هستند که ارباب معاصی و فواحش باشند و اینجا عتی هستند که هیچ امری فاحش و زشت دعوت نشود جز
 اینک اجابت نمایند و آه گو سفند پس آنگسان هستند که موی آنها را میکنند و گوشت ایشان را بخورند و
 استخوانشان را در هم میکشند و ایشان جماعت رعیت هستند پس چه چاره نماید و طبیعت حالت این کوفتند
 چه چاره در میان شیر و کرک و روباه و سگ و خوک دیگر در کتاب خصال از سفیان بن عیینه از زهری
 مرویت که حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما فرمود الخیر ما اوصی به الخیر موسی بن نصیر ان
 علیهما السلام ان قال لا تقیرن احدًا بدین و ان احب الامور لی الله عز وجل ثلاثة
 القصد فی الجید و العفو فی المقدود و الرق فی عباده الله و ما رفق احدًا باحد فی الدنیا
 الا رفق الله عز وجل به یوم القیامه و راس الحکمة مخافة الله عز وجل یعنی در پسین و صیتی که خضر
 موسی بن عمران گذاشت اینست که با موسی گفت هرگز هیچکس را نکند و خطبستی دستخوش نکوش و کما
 مدار و بهترین کار و کردار در پیشگاه حضرت دادار سه چیز است سخت آنست که در امور بگرد آن جد و جد
 میوزند با قصاد و میان روی باشند یعنی مطلقا در امور دنیوی به حرص نباشند دوتم گذشت در کتاب
 بیروندی و قدرت است ستم رفق و مدارای باندگان خدایت بهانا هیچکس در دار دنیا با کسی
 دهر نزود مگر اینکه خدای عزوجل در روز قیامت با وی برفق و نرمی میرود در اس حکمت خوف از خدای
 تبارک و تعالی است یعنی بعد از آنکه از خدای تعالی خائف باشند لابد کرد ملامی و مندهای و فواحش و قبایح
 نخواهند کرد و البته با جدا خلاق و محسنات بشیم و مکارم آداب مجبول خواهند بود و هر کس صفات حسنه
 آراسته و از اخلاق نمار است پیراسته است البته چنین کس حکیم دانا و بهر دوسرایی رستگار و سرفراز است
 در کتاب الملی از ابی بن دینار ثمالی و در کتاب خصال از حضرت علی بن حسین صلوات الله و سلامه علیهما
 سلوات است که آنحضرت در باب حقوق بچاه کانه پیاره از اصحاب خود مکتوب فرمود و آنرا ساله از این قرار است
 اعلم ان لله عز وجل علیک حقوقا محیطة بک فی کل حرکة تحرکتها او سکنته
 سکنها او حال حلتها او منیر لک نزلتها او بار حجة قایمها او الیه تصرفت فیها فاکبر

انسان علی
 طبعاً

بسیار زیاده

مواظقت
 آنحضرت در
 بچاه کانه

رُبْعُ دَوْمِ اَزْ كِتَابِ شَكْوَةِ الْاُدْبَانِ صَرِي

۲۲۷

حُقُوقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَ عَلَيْكَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ
الْحُقُوقِ ثُمَّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى
اخْتِلَافِ جَوَارِحِكَ فَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِلْسَّيِّئَاتِ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَبْرِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا وَلِوَدِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِرَجُلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِطَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِفَرْجِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا يَكُونُ الْاَفْعَالُ ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِاَفْعَالِكَ عَلَيْكَ
حُقُوقًا فَجَعَلَ لِصَوْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَوْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَدَقَتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِهَدْيِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا وَلِاَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا ثُمَّ يُخْرِجُ الْحُقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ ذَرِي
الْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ فَوَجِبَ عَلَيْكَ حُقُوقُ اُمَّتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ
رَجْمِكَ فَهَذِهِ حُقُوقٌ يَتَشَعَّبُ مِنْهَا حُقُوقٌ فَحُقُوقُ اُمَّتِكَ ثَلَاثَةٌ اَوْجِبُهَا عَلَيْكَ خُوبَانِيكَ
بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقُّ سَائِبِكَ بِالْعِلْمِ ثُمَّ حَقُّ سَائِبِكَ بِالْمَلِكِ وَحُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثَلَاثَةٌ اَوْجِبُهَا
عَلَيْكَ حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَاِنَّ الْجَاهِلَ رَعِيَّةُ الْعَالِمِ ثُمَّ حَقُّ
رَعِيَّتِكَ بِالْمَلِكِ مِنَ الْاَزْوَاجِ وَمَا مَلَكَ الْاِيْمَانُ وَحُقُوقُ رَعِيَّتِكَ كَثِيرَةٌ مُنْصَلَةٌ بِقِلْدِ
اِنْتِصَالِ الرَّحْمِ فِي الْفَرَابَةِ وَاَوْجِبُهَا عَلَيْكَ حَقُّ اُمَّتِكَ ثُمَّ حَقُّ اَبِيكَ ثُمَّ حَقُّ وَلَدِكَ ثُمَّ
حَقُّ اخِيكَ ثُمَّ الْاَقْرَبُ فَالْاَقْرَبُ وَالْاَوْلَى فَالْاَوْلَى ثُمَّ حَقُّ مَوْلَاكَ الْمَنْعَمِ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقُّ
مَوْلَاكَ الْجَارِيَةِ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقُّ ذَوِي الْمَعْرُوفِ لَدَيْكَ ثُمَّ مَوْذِنِكَ لِصَلَوَاتِكَ
ثُمَّ حَقُّ اِمَامِكَ فِي صَلَوَاتِكَ ثُمَّ حَقُّ جَلِيْسِكَ ثُمَّ حَقُّ جَارِكَ ثُمَّ حَقُّ صَاحِبِكَ ثُمَّ حَقُّ
شَرِيْكَكَ ثُمَّ حَقُّ مَالِكَ ثُمَّ حَقُّ عَزْمِكَ الَّذِي تَطَالِبُهُ ثُمَّ حَقُّ خَصِيْكَ الْمُدْعَى عَلَيْكَ ثُمَّ
حَقُّ خَصِيْكَ الَّذِي مُدْعَى عَلَيْهِ ثُمَّ حَقُّ مُسْتَشِيْرِكَ ثُمَّ حَقُّ الْمَشِيْرِ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقُّ مُسْتَصِيْحِكَ
ثُمَّ حَقُّ النَّاسِجِ لَكَ ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ اَكْبَرُ مِنْكَ ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ اصْفَرُّ مِنْكَ ثُمَّ حَقُّ سَائِلِكَ ثُمَّ حَقُّ
مَنْ سَأَلَهُ ثُمَّ حَقُّ مَنْ جَرَى لَكَ عَلَى يَدَيْهِ مَسَاءَةٌ بِقَوْلٍ اَوْ فِعْلٍ عَنِ تَعَدُّ مِنْهُ اَوْ غَيْرِ تَعَدُّ ثُمَّ حَقُّ
اَهْلِيْ مَلِيْكَ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقُّ اَهْلِ ذِمَّتِكَ ثُمَّ الْحُقُوقُ الْجَارِيَةُ بِقَدْرِ مِلْلِ الْاِخْوَانِ وَتَصَرَّفِ
اَلْاَسْبَابِ فَطُوْبِيْ لِمَنْ اَعَانَهُ اللهُ عَلَى مَا اَوْجَبَ عَلَيْهِ مِنْ حُقُوفِهِ وَوَقَّعَهُ لِذَلِكَ وَسَدَّدَهُ
يَسْرًا يَدِ اَنْكَرِ خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ رَابِعٌ تَوْشِيْحِيٌّ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ حَاطِدٌ كَرِهْتُ اَنْ يَكْرَهْتُمْ نَائِيْ وَبِهْرٍ سَكُونِي
كَيْ سَكُونُ كِيْرِيْ وَبِهْرٍ حَالِيْكَ بِدَاخِلَاتِ اَنْدَرِ بَاسِشِيْ وَبِهْرٍ مَنزَلِيْ كَيْ تَزُولَ جَوْنِيْ يَادُورِ جَارِهِ كَيْ خَشِيْبَا زَخْوَسْتِ
بَكْرٍ دَشْسِ اُوْرِيْ يَادِ اَلْتِيْ وَاسْبَابِيْ كَيْ دَرِ اَشْرَفِ نَائِيْ پَسْ بَزْرِكْتَرِيْنَ حُقُوقِ خُدَايَ تَعَالَى اَنْ تَوَ اَنْ حُقُوقِيْ اَسْتَكْبِرُ
خُدَايَ اَزْ حَيَاتِ الْوَابِئِيْشِ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ
وَخَالِقِيْ وَالْوَابِئِيْ وَغَيْرِ ذَلِكِ بَاشْدَانِ حُقُوقِ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ
وَاجِبُ كَرِهْتُ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ اَسْتَكْبِرُ بِرَبِّكَ
وَقِيْمَتِ هَرِّبِكِ رَابِعٌ دَائِيْ وَشُكْرِ خُدَايَ رَادِرِ هَرِّبِكِ بَارِزَانِيْ وَحَقِّ هَرِّبِكِ رَابِعٌ خُورِ بَارِزَانِيْ هَانَا خُدَايَ تَعَالَى

احوال حضرت سیدنا جیدین علیہ السلام

برای زبان تو و گوش تو و چشم تو و دست تو و پای تو و بطن تو و فرج تو و حتی مغز فرموده این جراح بخت گزین است
 که افعال کردار بواسطه آنها وجود آنها ناشی میشود پس از آن ایند تعالی برای افعالیکه میتوانند از تو نمایان شود
 حقوقی بر تو واجب گردانیده است پس برای نماز و روزة تو و صدقه تو و هدیه تو و افعال تو بر تو حقوقی واجب گردانیده
 آنگاه بعلت این حقوق که بر تو است و بی بایست بجای باز آوری حقوقی غیر از تو را بر تو از ذوی الحقوق وارد میگردد
 پس واجب آنها حقوق پیشوایان تو است بر تو آنگاه حقوق رعیت تو پس از آن حقوق خویشاوندان تو و از
 این حقوق نشب میشود حقوق دیگر پس حقوق ائمه تو بر تو از سر راه باشد واجب آنها حق سلطان تو است که
 ترا از حیث سلطنت ستایش میکند و دیگر حق مرقی تو است در علم و دیگر حق سنایش تو است و حقوق رعیت
 تو بر تو نیز از سر روی است و او جان حق رعیت و بطبع اقدار تو است آنگاه رعایت حق رعیت تو است در علم
 جاهل رعیت عالم است ستم حق رعیت ملکی تو است یعنی آنکه ملوک و درم خرید تو هستند از ازواج و انا که این
 تو میباشد و حقوق رعیت تو بسیار است و بقدر اتصال رشته رحم در مراتب خویشاوندی اتصال میریزد
 یعنی هر یک نزدیکتر میباشد عشق افزون خواهد بود و در رشته خویشاوندی و جلاله رحم از جمله خویشاوندان
 تو حق مادر تو بر تو بیشتر است و بعد از مادر حق پدر و از آن پس حق فرزندان تو و بعد از آن حق برادر تو و عم
 فالا قرب والا ولی فالاولی آنگاه یعنی بعد از رعایت حقوق خویشاوندان علی حسب الترتیب حق مولای تو است
 که از وی نعمت ببری پس از آن حقوق آنان است که با تو بیکی زنده آنگاه حق نمودن تو است برای نماز تو و پیش
 پیوای نماز تو است پس از آن حق جلیس و بنشین تو است و حق همسایه و حق رفیق و حق شریک تو و حق مال تو و حق علم
 تو که از وی بمطالبه هستی و حق آن خصم تو است که بر تو اذیت دارد و حق آن خصم که تو بروی اذیت دارد پس حق
 آنکه از وی مشورت بجویی و حق آنکه از تو مشورت بجوید و حق آنکه از تو در طلب نصیحت باشد و حق آنکه بر تو
 است پس حق آنکه از تو کمتر باشد و حق آنکه از تو سؤال کند و حق آنکه تو از وی سؤال کنی پس از آن حق آنکه
 زیبایی از وی غلایا بقول بعد یا بغیر عمد بر تو وارد شده است پس حق اهل بیت تو است بر تو پس حق اهل فتنه تو است پس
 حقوق جاریه بقدر عقل و لغزش او آن و تصرف اسباب است پس عشا بر آنکه خدا کی تعالی اعانت فرماید او را پس
 واجب شده است بروی او توفیق بدهد او را برای ادای آن و او را بر طریق صواب سدا باز دارد فاما حق
 الله الا کبر علیک فان تقبده لا تشیرک به شیئا فاذا فعلت ذلك باخلاق جعل لك على نفسه
 ان یکفینک امر الدنيا والاخرة یعنی حق خداوند تبارک و تعالی که ترا از کم عدم بهره وجود و پند نمود در آورد و بدون
 هیچگونه حاجت هزاران هزار گونه نعمت بهره در ساخت بر تو اینست که روزگار خود را به پریشانی و باز سپاری و پوچ
 شریک و اباز از بهر او بازگونی و چون ای کار از در خلوص نیت و صفات عقیدت بنیای برده باشی خدای عزوجل
 بر ذات تعدس مجال خود ختم میفرماید که امر دنیا و آخرت ترا بعبادت و نیکی کفایت فرماید و ترا بهره دوسرای کجا
 و بوصول درجات و حصول برکات برخوردار گرداند و حق نفیست علیک ان تشعلها بطاعة الله عز
 وجل و حق اللسان اکثر ائمه علی النخا و تعویده الخیر و ترک الفضول الی لافائدة لها و
 الیرب بالثابین و حسن القول فیهم و حق التبع تزییهم عن سماع الغیبه و سماع ما لا یصل سماعه و

از این جهت بعدی در حق بر ملا می باشد

حق آنکه

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

حَقُّ الصَّوْمِ أَنْ تَغِيضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ وَحَقُّ يَدِكَ أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَحَقُّ رِجْلَيْكَ أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِيهِمَا تَغْفِقُ عَلَى الصِّرَاطِ فَانظُرْ إِلَى أَنْ لَا تَزِلَّ بِكَ فَزِدْ فِي النَّارِ وَحَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا يَجْعَلَهُ وَعَاءً لِلْحَرَامِ وَلَا تَزِيدُهُ عَلَى الشَّبِيحِ وَحَقُّ فَرْجِكَ أَنْ تَحْصِنَهُ عَنِ الزِّنَا وَتَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ بِمِثْلِ مَنْسُودِ جَانِ تَوَكَّرْ تَوَكَّرْ تَوَكَّرْ

بافعال و اعمال تو کمرانت بر تو آنت که اورا بطاعت و عبادت حضرت احدیت که موجب عافیت است مشغول و کار آوری و حق زبان تو که سر ازانی الضمیر تو زمام اختیارش است این است که از پیوده رانی که مورث بیات جاودانی است باز داشته و مکرم و بگذارش خیر و خوبی و نیکی و کموتی با کسان ر فرود گذاشت از سیاهیده راندن عادت دهی چه سود و زبان جمله اعضا و جوارح بگردش زبان و باش بیان نمایان است و حق سمع و نیروی شنوائی که کوشش که آلتی است برای شنیدن خواه از آنچه ثواب بخشید با در آنچه عقاب کشید این است که از شنیدن غیبت کسان و آن سماعی که نه روا و نه سزا است و مورث هزاران دواهی و بلاست پاک و منزله داری و حق بصرو نیروی بینائی آن است که از آنچه نه رواست دیدار باز پوشی بلکه بسبب این آلت که امری از صنایع قدرت که اولاً معرفت و وحدت است عبرت گیری و حق دست تو که افعال نامانده اعمال است این است که آنچه از بهر تو حلال و روانیت بزرگنمایی و با کبر دار که ناشایسته است باز داری تا بسبب وجود تو و جنسیار که ترا امروز بروی میباشد فردی قیامت سئول معاقب گردد و در اینجهان بر سرخ و زحمت و خواری و امانت دچار شود و حق پایهای تو که حال افعال غالب و اوزار نواست آن است که آنها را در پیوده و بیرون از صواب کار نفرمائی و بان راه که اندر خوراست کام نسپاری چه مایین رو پای بر پل صراط است و دهی شوی پس کی خوش شکر که از نسبگنی دنوب و نقل کنایان نوران مغراند و با شکر نهی کنید و حق شکم که دیک جو شس حیات و زندگانی و انباز کثافات و کامرانی و کج بند استیبات نفس جو نیست آن است که اورا طرف ماکولات و مشروبات حرام کردانی و بر افزون آرا که سد جوع را بیایست کند و کنی و رنجور و انوشش نازی و در تهری از آتش نیرانش نباشته نیاری و حق فرج تو که آلت لذت و مناسل و نوالد و محل اطفاء حرارت نفساناره است آنت که از زنا و مباشرت ناروا نگاهبان و از نظاره نامحرمانش دیدبان باشی چه پایان هر زبان فرودگاه هر گونه خسارت و تباهی در آخر کار بدو راجع است و صهاره جمله تملذذات یا او میگرد و حق الصلوة ان لا تعلم انها وفادة الى الله عز وجل وانك قائم فيها بين يدي الله فاذا علمت ذلك فمتم مقام الدليل المحقق الرابع الراعي الخائف المسكين المتضرع العظيم كان بين يديه بالشكون والوقار وتقبل عليها بقلبك وتبينها بمجدودها وحق الصوم ان تعلم انه حجاب خيرة الله عز وجل على لسانك وسمعك وبصرك وبطنك وفرجك ليس تركه من النار فان ترك الصوم حرق ستر الله عليك وحق الصدقة ان تعلم انها ذخر عندك ووديعك الله لا تحتاج الى الايثار عليها وكنت بما استودعته علانية وتعلم انها تدفع البلاء والاسقام عنك في الدنيا وتدفع عنك النار في الآخرة وحق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك و

تو نفس

حق زبان

حق سمع

حق بصیر

حق دست

حق پای

حق شکم

حق فرج

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

قَرَأَ الْكِتَابَ مِنْ ذُنُوبِكَ وَبِهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ وَقَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ
وَحَقُّ الْهَدْيِ أَنْ تَزِيدَ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَزِيدَ بِهِ خَلْفَهُ وَتَزِيدَ بِهِ الْقَرْضَ لِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ
نَجَاةَ رُوحِكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ يَفْرَأُ بِحَقِّ نَمَازِكَ نِيْدَانِ مِيْزَابِ رُوحِكَ كَرْدَانَهُ اسْتَأْنَتْ كَمَا لِي نَمَازِي مَا دَامَتِ
وَسَبْدَا أَنْتَ مَرْتَاكَ سَبَبَانِ دَرِيشَا خدای شرف و فود و غرور و دیحونی و در ریخالت در حضور کت حدیث
ایستاده میکردی و چون این نکته بدیستی و دولت این نعمت بار شناختی می ایستی چون ایستادن بنده در لیل
و غیر در حال غیب و بیم و انکار و خوفناک و امیدوار و در نهایت ضریحت و استکانت و تعظیم و بزرگ شمردن و پرکار قبا
که در حضرتش ایستاده و بهستی با تمام سکونت و وقار و از دره نال برافاست نماز و ادای حدود و حقوق آن روز
یابوری و حق روزه آنست که بدانی روزه و روزه داری پرده و حجابی است که خداوند آب بر زبان و گوش چشم
و بطن و فرج تو میکند تا بسبب آن از آتش دوزخ محفوظ بمانی و اگر روزه را ترک کنی آن پرده پار کرده خواهی
بود و حق تصدق آنست که بدانی صدقه و ذخیره است از بهر تو در حضرت پروردگار تو و چنان و وصیت و امانتی است
که هنگام حاجت آقامت شهود و بینة از بهر تو لازم نیست یعنی در حضرت خدای محفوظ و مضبوط و آماده و
میاست و چون امانت بخویش خویشی بجوایی بی اقامت گواه بتو عاید میشود و اگر چندان امانت را پوشیده
پنهان بودی بیت نهاده باشی برای تو محکم تر و آماده تر است از آن امانتی که با سکارا سپرده باشی و باید بدانی تصدق
فرودن بلا و در بخور بهار از تو باز میدارد و در دنیا و باز میدارد از تو آتش در آخرت و حق حج آنست که بدانی
اقامت حج فرمودن درود تو است بدرگاه پروردگار تو و فرار نمودن تبت از کنان تو بجزرت خداوند و در
نمادن حج قبول شدن توبت و بجای آوردن آن امر فرض و واجب است که خدای بر تو واجب گردانیده است
و حق بدنی و قربانی آنست که اراده نمائی در قربانی نمودن تقرب بجزرت سبحانی جستن و خوشنویز و صدقانی
خواستن از اینکه مخلوق را بان کار اراده کنی و باید اراده نمائی در قربانی کردن در معرض رحمت خدای سبحانی
در آمدن و نجات بخشیدن روح خود را در آن روز که خدا بر ملاقات کنی از آتش و عقاب و فرسایش عذاب سبب
و جواب و حق السلطان آن تعلم آنک جعلت که فینة و آفة و مینلی فیک بما جعله الله عز و
جل له علیک من السلطان و آن علیک آن لا تعترض لسخطه فلتقی بیدک الی التهلكة و تكون
شریکا له فیما یأتی الیک من سوء و حق سائیک یا لعلم التقیم که و التوفیر لجلسه و حسن
الاستیماع الیه و الاقبال علیه و آن لا ترفع علیه صوتک و لا تجیب احدا بسأله عن شیء
یکون هو الذی یجیب و لا تحدیث فی جلسیه احدا و لا تقتاب عنه احدا و آن قد قع عنه اذا
ذکر عندک بسوء و آن تستر عبوبه و تطهر مناقبه و لا تجالیس له عدو و اولی الثیاب و لا یسأ
فاذا فعلت ذلک شهدت لك ملائكة الله فانک قصدته و فعلت حله لله جل اسمه لا للنا و انا
حق سائیک بالملک فان طبعه و لا تعصیه الا ینا یخط الله فانه لا طاعة لمخلوف فی معصیه
الخالف و اما حق رجعتک بالسلطان فان تعلم انهم صاروا رجعتک لضعفهم و قوتک فحان
تعذل فہم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم و لا تعاجلهم بالعقوبة و لا تکر

حق نماز

حق روزه

حق صدق

حق حج

حق قربان

الله

ربع دوم از کتاب شکوه الادب ناصری

اللَّهُ عَلَى مَا آتَاكَ مِنْ الْقُوَّةِ عَلِيمٌ وَأَمَّا حَقُّ وَعَيْتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنْ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا جَعَلَكَ قِيًّا لَهُمْ فَيَا آتَاكَ مِنَ الْعِلْمِ وَفَخَّ لَكَ مِنْ خَزَائِنِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّ أَحْسَنَ فِي تَعْلِيمِ النَّاسِ لَمْ يَخْرِقْ بِهِمْ وَلَا تَضَحَّرَ عَلَيْهِمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَإِنَّ أَنْتَ مَنَعْتَ النَّاسَ عَلَيْكَ أَوْ خَوَّفْتَ بِهِمْ عِنْدَ طَلْبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسَلِّبَكَ الْعِلْمَ وَبِهَآؤُهُ وَيُقِطِّمِنَ الْقُلُوبَ بِمَحَلَّتْ

و حق پادشاه آن است که بدانی که برای او فتند ساخته اند یعنی در آن سلطنتی که خدای با و عطا فرموده در جایار
محکوم او امر و نواهی او گردانید پس در اینجا را سبب امتحان از بهر او میا فرموده و در کار رعایا محل ایجاب
کر دیده چه سنول و نواخذ و اتع میثود پس بر تو لازم است که خویشتر در مورد خشم و ستیز او در نیادری
و خود را بدست خود قیای اندر نمیکنی چه اگر چنین کنی بدست خود بچنگال فقر و نکال و اندر شوی هر زبان نصیحت
و آسیب و کند که از وی با تو فرار سد با وی شریک باشی و از این کلام حکمت نظام چنان مستفاد میثود که خوشتن را
در پهنه خشم و ستیز سلطان در انداختن نهان رنج و شکنج اینسرای را بر خویشتن فرود آوردن است بلکه
در روز شمار نیز در پیشگاه پروردگار داد از جنواخذت و سنولیت دچار بیایست بود و حق آنست که معلم در ننده
ست در بدین علم این است که او را سخت عظیم و نیک بزرگ بدانی و بدارائی مجلس او را بس موقر و محترم ساری
و کلمات او و بیانات او بطوری خوب و مطلوب گوشه زاری و حضرتش را بارونی کشاده و خوبی آزاده دادی
کامل و فرهنکی شامل اقبال کنی و هرگز ادای خویشتر بر صدای او برتر و بلند تر نیادری و چون کسی از وی در سئله
علم پرسش نماید تو خود را اظهار دانش و شخصیت نکنی و خویشتر آراسته پاسخ سخن نازی و جواب او را با خود او
بزرگداری و شرط ادب نگاهداری تا چنان همی نماید که جز او گوینده و بیرون از وی داننده در آن مجلس نیست و نیز خوشتن
در مجلس او با دیگران حدیث زانی و از پی خویشتن نمانی بر نیانی و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی و هرگز
در خدمتش از هیچکس بغیبت لب کشانی چه این کردار نیز نشانه خویشتن خوچ استن و از روشش در بیرون کام
سپردن و خواطر او را گو قد ساختن و بر خویشتن بدکان داشتن است چه ترا چون باین صفت باشناسد از تو خوشتن
نیز میزند و نیز بر تو است که چون کسی ابگری که از معلم تو بخوبی سخن زاند او را و سخن با صواب او دفع دهی و از وی
قابی و نیز ترا بیایست که معایب آسوز کار خویشتن را پوشیده و مناقب او را آشکارا بگردانی و هم با آنکه با وی کشمی
عدوان میروند مجالست نفرمانی و با دوستان و نیک سالان او بعد اوت بدسکالیدن باشی چون در طلب علم
رعایت معلم بر این نشو کار کنی و ششکان خدای بر تو گو او که در مذکر تو در این کار و این موختر حضرت فی المنسز آهنگ
نموده و در راه خدا خوشنودی خدای بعلم او تعلم جوی و در این علم و فرهنگ آهنگ مردمان و ابراهه مخلوق رنج نبرد
و اما حق آنست که بر تو مالکیت و مقام خستیار و اردو ترا حکومت و اقتدار و ارادت خویشش میراند آنست که او را در هر
زمان کند اطاعت کنی و با وی بصحبهان نما فرمائی نروی کرد آنچه اگر بحکم او روی اطاعت او جوی خشم خدایرا
انگیزد چه پیسج طاعتی برای پیسج مخلوقی نشود که با یک مصحبت خدایرا در برداشت بشد و بر دانه غنبنان
کرداند و حق آنان که بسبب سلطنت تو بر ایشان بر عیقتی تواند رند آنست که بدانی بسبب ضعف ایشان و قدرت
توانائی تو بر عیبتی تو در آمده اند پس بر تو واجب افتد که در میان ایشان کار بعدالت کنی ایشانرا چون پدری مهربان

خوشتن

حق معلم

حق مالک

حق عیبت

احوال حضرت سیدنا جیدین علیہ السلام

۲۳۲

سایہ ہر د عطف و فروگیری و بر جہالت و نادانی ایشان و جمال ایشان از در شمایسش نمایش آوری و در عجب و شتاب ایشان آنان بعبت و شتاب جنبش گیری و خدایا بر این سرفرازی و برتری بر ایشان کستار آوری و حق آنانکه بسبب علم و دانائی و فرایش دانش بنیانی تو بر عیسی تو هستند آنت کہ درست بدانی خدای عزوجل آن علم و دانشی کہ در تو نهادہ تر برای ایشان قیم کردانیدہ است و از کجینہ حکمت ابواب دانش بر تو باز گشودہ پس اگر در آموزش کاری مردمان بنیکی روی داز و خود و در و در اودت و سوالات ایشان بدہشت و ضحک زوی خدای ترا از فضیلت خود بفراید و ابواب دانش بر تو بگشاید و اگر مردمان از نمایش دانش خویش دوری و بہرہ نرسائی یا چون در خدمت تو بنخواستن دانش و طلب علم در آیند ایشانرا از خوبی و خصال خویش بدہشت و طلال در آوری بر خدای عزوجل واجب میکرد کہ باس علم از تو برگیرد و بہار و فروغ دانش از تو بکشد و تمام و تزلزلت تو را از دہای کسین بر آفکند و اما حق التزوجہ فان تعلم ان الله عزوجل جعلها لك سگنا و انسا فاعلم ان ذلك نعمة من الله عليك فتكريمها و ترفق بها وان كان حقك عليها اوجب فان لها عليك ان ترحمها لانها اسيرك و تطعمها و تكسوها و اذا جهلت عفوت عنها و اما حق مملوكك فان تعلم انه خلق ربيك و ابن ابك و امك و نحك و دمك لم تملكه لانك ما صنعته دون الله و لا خلقت شيئا من جوارحه الا اخرجك له رزقا و لكن الله عزوجل كفالك ذلك ثم سخره لك و اتمنك عليه و استودعك ليا لخطبك لك ما نأيه من خير ليه فاحسن اليه كما احسن الله اليك و ان كرهته استبدلت به و لو تعدب خلق الله و لا قوة الا بالله سيفرأ و اما حق زن یعنی زوجه تو آنت کہ بدانی خدای عزوجل اورا از ہر آسایش و آراش و موانت و مصابحت تو مفر فرمودہ و بدانیکہ این نعمتی است از جانب خدای عزوجل برای تو پس کرامی بداری اورا و با او از در کریم و رفق و ولایت باشی اگر چند حق تو بروی افزون در رعایتین کار بروی واجب است لکن چون وی اسیر تو است و در پنجا قدر او خستیار تو دستگیر است بر تو لازم است کہ بر وی برحمت و درافت رفتار کنی و اورا خوش بخورانی و خوب بپوشانی و اگر در کاری بنادانی رو بروی بخشیش آوری و اما حق آنک کہ ملوک و غلام و زرعزید تو است آنت کہ بدانی وی آفریدہ پروردگار تو است و پس پروردگار تو گوشت و خون تو است یعنی فرزند آدم و حوا علیہما السلام میباشد کہ جملہ مردمان فرزندان ایشانند پس تو بحقیقت بروی مالک نیستی چہ او مصنوع و مخلوق خداوند است و بیچیک از جوارح و اعضای اورا تو نیافریدہ باشی و از بہر او تو رزق و روزی پیدا ز کردہ ہمانا خدای تعالی اورا بسا فریدہ روزی داد و تو را در کار او کفایت داد و از آن پس اورا با طاعت فرمان تو در آورد و تو را بروی امین کردانیدہ و اورا نزد تو بودیت نهاد تا بہر کونہ نیکی و خوبی با وی پای گذاری در پیگاہ عدل خدای محفوظ بماند پس تو با وی بنیکی باش چنانکہ خدای تو نیکی فرمودہ و اگر در خدمت تو مکروہ افتد و با مزاج تو توافق نخوید اورا با ملوکی دیگر تبدیل کن و بہوای نفس بندگان خدای را دستخوش رنج و شکنج مدار ہمانا جملہ تو ترا و نیز او تو انیاشما مضر بذات تمہدس متعال بیزد و اجمال و ابجال است مقصود از این فرمایشین است کہ خدای جل جلالہ با اینکہ ترا محض رحمت و عطیت از کعب

حق معلم

منازل

حق ملوک

سج دوم از کتاب شکوة الاوتانصری

بهر عرصه و خود را آورد و با نواغ غم که هیچیک را نه در خور بودی بهره در ساخت و ترا بقوای تبر که ایتنا زبخت و حیوانات و انبیا
خود را با طاعت تو باز داشت و تو اگر چند بر هیچ چیز قادر نیستی در مقام تکلیف داشت و همه نوع اسبابی ترقی و تکلیف تو ذم
ساخت و تو با این جمله از افزایش ساختی و در پهنه کفران و عرصه طغیان بتاختی و خدای از این صبریم در گذشت و تو را
در این سرای بکنیز ننگند بلکه با تو بر هم و احسان رفت پس بر تو واجب تر است که بر بندگان و آفریدگان خدای که در حج
استیلائی تو در آمده اند و مایه آسایش و جلال تو گردیدند و خدای از بهر تو از ما پیش و آریشی فرموده بهتر نیکی روی
چرا این نیکی نیز از دست و مرز توفیق و نعمتی نیکیست و گزیده نیکی توانی و از چه راه دست یابی و اما حق ایتک
ان تعلم انما حملتک حبث لا یحیل احد احد او اعطتک من ثمرة قلبها ما لا یعطى احد احد
و وقتک یجمع جوارحها و لکن ان تجوع و تطعمک و تعطش و تسقیک و تقری و تکسوک و تظلمک
و تصفی و تشکر النعم لاجلک و وفیک الحز و البز لیکون لها و ایتک لا یطیق شکرها الا یعون
الله و توفیه و اما حق ایتک فان تعلم انه اصلک و ایتک لولاه لکن فیهما رایت فی نفسک
ثم یحیک فان علم ان اباک اصل النعمه علیک فیه فاحمد الله و اشکره علی قدر ذلک و لا قوه
الا بالله و اما حق و لکن فان تعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیر و شیره و
لکن مسؤل عتاولینه به من حسن الادب الدلاله علی ربه عزوجل و المعونه له علی
طاعیه فاعمل فی امره عمل من یعلم انه شاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءه
الیه و اما حق انیک فان تعلم انه یدک و عزک و قوتک فلا یخذه سلاحا حلا
علی معصیه الله و لا عده للظلم لخلق الله و لا تدع نصرته علی عدوه و النصیحه
له فان طاع الله و لا فلیکن الله اکرم علیک منه و لا قوه الا بالله
و اما حق ما در تو بر تو آنست که بدانی او را حمل کرد و بر خویشین گرفت و بر شکم خود جای داد و شکم اندر از هر کوهی
و شکم نجا بهمان کردید در اینجا که بچس حل نمیکند بچس او را بر سر او از آنکه به خورانید و بچس حسین عطائی بچس
پای بنیاد و ترا با ناست جوارح و اعضای خویش محافظت نموده هیچ باک نداشت از خویشین جو جان کر شد
لکن ترا طعام برساند و خود تشنه ماند و ترا سیراب کرد و در بیخ برهنگی کشد و ترا پوشاند و خویشین تاب آفتاب
در آنگند و ترا بسایه گیرد و از لذت خواب چشم برگیرد و از بیخ جو ابی در ناب شود و ترا با سیشین ارد و ترا از زبان سزا و کما
محافظت کند تا او را فرزندی از جنم و نهالی دل پسند باشی پس با این جمله چگونه از عهد سپاس و نیکیهای او توانی
بر آمد که چون و توفیق خداوند سبحانی و اما حق پدر تو آنست که بدانی وی اسل و بیخ و ریشه وجودت و اگر بود
بنودی تو بنودی پس بهر هنگام در خویشین نشان رفت و جلالتی نکران شدی و در عجب شکستی ندی بدانکه
پدرت اسل آن نعمت است برای تو پس خدای اسباب کز او با نعمت است تا کن و هیچ نیروی بخیر نیست و
مقصود از این کلام شرافت نظام آنست که اگر بعضی کسان در پاره مراتب و مقامات بر پدر خویش فرونی گیرند
که خود را بروی برتر نشانند چه هر چه استاز است و متفرغ و خود او در این تقدیم زوجه بر ملوک و ملوک ماد و مادر
پدر چنگات و دقایق لطیفه مندرج است که بر فرزند آن سکار است و جز امام علیه السلام بچس قدرت سکوین است

حق پدر

حق پدر

احوال حضرت سیدالتاجین علیه السلام

نیت و اما حق فرزند تو آنت که بدانی که از تو است یعنی از گوشت و خون و بدن تو است و هر کوزه خیر و شر و سعادت و شقاوت و گمراهی و پستی و رفقا زکو میده که در این جهان ناپایداری از وی پدیدار شود بر تو اضافه کرد و تو بخواند و رحمت و لغتشن بر تو عاید دارند و باید بدانی در تولیت اعمال و افعال و عینیکلی ادب کردن و بر پروردگار خود جل جلاله دلالت نمودن و او را بر اطاعت خدای آماده داشتن بر تو است و سئول وی تو خواهی بود پس امر او تربیت او با کوزه باش و خوشتر از چنان بدان که اگر در حق او احسان کنی شای و اگر با سادت روی عتاب یعنی مقصود آنت که چون فرزندت از گوشت و پوست و خون و استخوان تو روئیده است تو خواندش و هر چه پادوی کنی با خود کرده باشی و عتاب و ثواب یعنی و خوشتر از همه او و کلف بدان و بقدر امکان بهلوتی مدار و دیگران با کذا که این نحاشی را حاصلی نیت و بهر حالت سئول و مواظب باشی و اما حق برادر تو آنت که بدانی وی دست تو و فوت تو است لکن بنیستی این دست و فوت را در عصیت خدای بکاربری و او را از بهر خویش سلح و آلات سعاصی خداوند از زمین و سموات بداری و برای ستم رانی بر آفریدگان حضرت یزدانی عدت و عدت شماری و اگر او را دشمنی بگزید او پدید آید چندان نوالی از نصرتش توانی بجوی و بقدر امکان پند و اندرزش فرو گذار کن پس اگر در نصیحت او فایدهت یابا و پند تو در وی اثر کرد و با طاعت خدا کرا شد خوب و گرنه خدای بر تو از وی کفر است و هیچ نیروی نیست مگر خدای مقصود آنت که برادر تو با تو از یک مسلخ ما خداست از نیروی دست تو و با نی تو و نیروی تو است پس قدر و منزلت او در این مورد معلوم می شود که در چه پایه است بچسبناز او و چون وی مسازت نشود و اگر نصیحت تو قبیله نیافت تو او را دست و نیرو بدان و بخدای نیرو و قوت جوی چه ناست قدرتها و نیروها بجز از خداوند توانا است و اما حق مولا که النعم علیک فان تعلم انه انفق بک مالک و اخرجک من ذل و وحشیه لالی غیر الحریه و انساها فاطفک من امیر الملک و وفک عنک قید البودیة و اخرجک من السجن و مملکک نفسک و فرغک لعیاده ربک و تعلم انه اولی الخلق بک فی حیوانک و موفک و ان نصرته علیک و اجه بنفسک و ما احتاج الیه منک و لا قوة الا بالله و اما حق مولا که الله انعمت علیه ان تعلم ان الله عزوجل جعل خیفک له وسیله الیه و حجابک من النار و ان ثوابک فی العاجل میرا اذ الزین که ریم کافاه بما انفت من مالک و فی الاجل الجنة و قادی المعروف علیک فان شکره و ذکر معرفه و تکسبه المغانه الحنه و تخلص له الدعاء فما بینک و بوالله عزوجل فاذا ضلک ذلک کنتم قد شکرت سیرا و علانیة ثم ان قدر علی کفایه و کافیه و اما حق انولای تو که بر تو بنام و اگر امر رفت و از قید بندگی و بندجودیت بازا نمایند ایست که بدانی خواسته خود را در کار تو که بر تو با نفاق ریش و ترا از ذلت بندگی و خواری جودیت و بیم خراب و عفت و عزت آزادی و شرف حریت و موافقت آزادی بازا نمایند و از استرطو کیت آسایش داد و بند بندگی از کروت بر گرفت و از زندان جودیت و جمل سیری حکومت بیرون و بر نفس خود مالک و محار و برای جمادات پروردگارت بفراغ خاطر فارغ ساخت یعنی برک ادا می ستی است چه آنچه من و واجب است هیچ چیز مانع و حاضر تو اند بود و باید بدانی که چنین مولای تو از ناست مردمان در زندگی و مردکی تو بود و لویت دارد و بر تو واجب است که نصرت او را بنفس خویش فرج و گذاری و آنچه

حق فرزند

حق برادر

الرب

حق

حق مولا که بندگی از او است

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

اورا بدان حاجت قدر تو بجای آوری و هیچ توانائی و قوت نیست که بخدای داد این کلام شرافت نظام نمود آید
 که اطاعت فرمان سید بر مولای خود بدان پلید است که بعد از مراجعت استیجاب و تلبیه سبیل و اجازت او بایست بود
 از این است که میفرمود چون تو را آزاد فرمود توانی بفرغت بعبادت و اطاعت پروردگار روزگزارانی و نیز از این کلام
 ثواب آزاد کردن نیز معلوم میشود که ناپه مقدار و موجب چه تلخیص حسنه است و اما حق مولائی که این توفیق یافته کرد
 حق تو احسان در زید و از قید عبودیت آسوده ساخت است آنست که بداند که خدای تعالی متغیر فرموده است آزاد
 ساختن تو را برای او وسیله در پیکار او و هم حجابی و پرده آرزوش و اینست که ثواب تو در این امر در این برای هر
 اوست اگر او را خوشایندی نباشد یعنی اگر بمیرد و خوشایندی نداشته و از وی میراثی بماند مخصوص تو خواهد بود و در این
 آن مائی که در خریداری او اذعان نمودی و از آن پس او را آزاد ساختی و در آن برای پاداش تو جنت است یعنی ثواب
 بود از برای آزاد کردن او در سرای دنیا آن است و در آخرت بهشت است و اما حق آنست که تا تو پیشکی رفته و یکی
 بجای آورده آنست که او را شکر گذاری و احسانش را بنحوا بر بسیاری و برای او متعالی حسنه و سخن نیک گفت
 نمائی و از وی خلوص نیت و صفای عقیده به عای خیر و لب بر کثانی در آن حالت و مقام که ترا در حضرت خدای
 عز و جلال حاصل است و چون چنین کنی سپاس احسان او را سرا و ولایت بجای که از ده بپاشی و نیز افزودن ترجمه
 اگر بر روزگاری بر پاداش احسانش توانا باشی البته پای آور و اما حق المؤمنین آن تعلم انه مدکر لک
 رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَدَاعٍ لَكَ عَلَى حَظِّكَ وَعَوْنِكَ عَلَى قِضَاءِ فَرَضِ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتَشْكُرُهُ عَلَى ذَلِكَ
 تَشْكُرُكَ لِلْحُسْنِ وَحَقِّ إِمَامِكَ فِي صَلَوَاتِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ رَبِّكَ
 عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ تَكَلَّمُ عَنْهُ وَدَلَّكَ لَكَ وَلَمْ تَدْعُ لَهُ وَكَفَاكَ هَوْلَ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 فَإِنْ كَانَ نَقَصَ كَانَ بِهِ دُونِكَ وَإِنْ كَانَ تَمَامًا كُنْتَ بِهِ شَرِيحًا كُنْتَ بِهِ شَرِيحًا وَكَوْنُكَ لَهُ
 عَلَيْكَ فَضْلٌ فَوَيْ نَفْسِكَ وَصَلَوَاتِكَ بِصَلَوَاتِهِ فَتَشْكُرُهُ عَلَى ذَلِكَ وَآمَّا حَقِّ طَلَبِكَ
 فَإِنَّ فِلِينَ كَرَامَتِكَ وَتَضِيقَهُ فِي جُأْرِهِ وَاللَّغْظِ وَلَا تَقُومُ مِنْ مَجْلَبِكَ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَنَنْ
 يَجْلِسُ لَيْتَكَ بِجُورٍ لَكِ الْغِيَامُ عَنْكَ بَعْدَ إِذْ نِكَ وَتَنْشَى ذَلَالَتَهُ وَتَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ وَلَا تَسْمَعُهُ
 إِلَّا خَيْرًا وَآمَّا حَقِّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَآكْرَامُهُ شَاهِدًا وَنُصْرَتُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا وَلَا تَنْتَجِ كَر
 عَوْرَةً فَإِنَّ عَلَيْكَ سَوْءَ سِتْرَةٍ عَلَيْهِ وَإِنْ عَلَيْكَ يَقْبَلُ بَصِيحَتَكَ نَعْمَتُهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ وَلَا تَسْتَلِهُ عِنْدَ سِدِّدِي
 تَقْبَلُ عَشْرَتَهُ وَتَعْفِرُ ذَنْبَهُ وَتَعَاشِرُهُ مَعَاشِرَةً كَرِيمَةً وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَآمَّا حَقِّ الصَّاحِبِينَ فَإِنَّ تَصَحُّبًا لِنَفْسِكَ وَالْإِضْمَارُ
 وَتَكْرِمُهُ كَمَا يَكْرِمُكَ وَلَا تَدَعُ لِسَبْقِ الْكَرِيمِ فَإِنْ سَبَقَ كَافِيَةً نُوْدَهُ كَمَا يُوْدُكَ وَتَجْرَهُ عَائِمٌ مِنْ عَيْشَتِكَ كَمَا يَكْرِمُكَ
 وَلَا تَكُنْ عَلَيْهِ عَدَاوَةً بِاللَّهِ وَآمَّا حَقِّ الشُّبُوكِ فَإِنَّ غَابَ كَيْفِيَّتَهُ وَإِنْ خَصَرَ عَيْشَتَهُ وَلَا تَحْمَدُ دُونَ حَكِيمٍ وَلَا تَقُلْ
 بِرَأْيِكَ دُونَ مَنَاطِرَتِهِ وَتَحْفَظُ عَلَيْهِ مَا لَوْلَا تَحْوَنُهُ فِيمَا عَرَاؤُهُ مَا مَرَّ بِكَ فَإِنَّ يَدَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْبَشَرِ تَخَافُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
 واما حق آنست که بابت اذان بر یکشنبه آنست که بدانی پروردگار ترا بیاورد و تو بیا کنده و بر مقصد و مطلوب خود میخواند و
 قضای آنچه خدای بر تو فرض نهاده اعانت نماید پس تو او را آن سپاس بگذار که سر او را سپاس کنی که
 است و حق امام و پیشوای نماز تو آنست که بدانی وی در میان تو و خدای کار بفرات میکند و در عرض تو در

حق مولائی که این توفیق یافته کرد

مقن زوی او بود

حق نمودن

حق امام نماز

اجال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

پیکار خدا کی لب بسخن بکشد و تو پیش از عرض او تکلم نکنی و بر نیکی تو خدا را میخواند و تو برای او دعا نمیزداری
 و ترا از بول و بیست مقام و ایستاد نگاه حضرت خداوند عزوجل کفایت نیاید پس اگر آن نماز و دعا و دعا
 ناقص گذشت پرسش از اوست و بر تو پیش از زیانی باز نیاید و اگر تمام و کامل برد تو در شکرش شریک باشی و در
 شراکت او را بر تو زیادت و فضیلت نباشد پس امام نماز نفس ترا بنفس خویش نگاه بمان و نماز ترا بنماز خود و با
 کرده و بر تو است که او را بر مقدار این کلمه روگردان سپاس گذاری و اما حق آنست که بجایست تو روز میگذارد آن است
 که با وی از در نرمی و لطف روی و در سگالت از روی اقتصاد و وضعت باشی یعنی تکلم و حده نباشی و در سخن
 فرونی سخن و در سخن گفتن خاطر شرار سخن سازی و از آن مجلس که با هم جلوس نموده اید بیرون اجازت او
 پای نشوی لکن آنست که برای تو جلوس نیاید تو اندیر خست تو بر پای شود و بر تو است که لغزیدگیهای او را
 نادیده انگاری و نیکو نینهای او را محفوظ بداری و خبر بخیر و خوبی او چیزی بگویش نه سالی و اما حق همسایه تو است
 که در غیبت او از وی محافظت فرمائی و حفظ الغیب او را بر خویش تن واجب شماری و چون حاضر باشد در اکرام
 کوشش فرمائی و چون سستی بروی فرود آید او را یاری نمائی و هرگز بعورت و پوشیده او و ناموس او چشم
 برندوزی و اگر بگرداری ناستوده از وی بر خوردی بروی ستور گردان و اگر بدانی شنوای پند و اندرز تو
 با پنجه و اسخالت و مقام که باین تو و او حاصل است او را نصیحت گذاری و چون روز کار بروی دشوار و زمانه
 وی ناموار یا همی سخت او را پدید آید از چاره کار او چشم برپوشی و او را بنحویشتن باز نگذاری و اگر بر عرق
 لغزشی بروی بگذری از وی فرو گذاری و بر کناه او بنحایش آوری و با وی معاشرتی کریم و صاحب طبعی
 و سلوکی خجسته روز کار بگذاری و هیچ وقت و نیروئی بخر بنجد ای نیت و اما حق صاحب و رفیق تو است که با وی
 از در فضل و انصاف روی و او را بر حسب اسکان اکرام کنی و چند آنکه توانی در تکبیر او را مجال گذار تا در کفایت
 بر تو سبقت جوید یعنی همیشه مرابت باش که تو بروی پیشی جونی و اگر روی سبقت نمود او را سگالات کن و به ظهور
 که با تو بگردد رفت با وی بگردد بگردد و اگر بمصیبت کار سپارد او را از زود بچر بند و موغلت و قوارع اندر
 و نصیحت نمرض و کوفت خاطر دار و بروی مایه رحمت و آسایش باش نه آیت رحمت و فرسایش و بیسخر بر تو
 نیت مگر بنجد ای و اما حق شریک تو است که اگر غایب باشد در آنچه بروی باید بجای آورد او را کفایت کن
 و اگر حاضر باشد با وی از در رعایت باش و بدون از حکم و فرمان او بکلم و فرمانی لب نکشای و بدون این که بگو
 سناطرت کنی و رای او را بار بسنجی برای و رویت زبانش کار برابری بسیار و مال او را نگاه داری کن و در امور
 آنچه او را عزت باشد یا خواری و امانت با وی بخانت مرو چه خدا کی را دست قدرت و برکت در میان او
 شریک در از است ما و سیک با هم بخانت نباشند و هیچ نیروئی بخر بنجد ای نیت و اما حق مالک فان لا
 نَأْخُذُهُ الْإِثْمُ مِنْ حِلِّهِ وَلَا نُنْفِقُهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَلَا تُوَثِّرُ عَلَيَّ نَفْسِكَ مَنْ لَا يَجِدُكَ فَاَعْمَلْ فِيهِ
 بِطَاعَةِ رَبِّكَ وَلَا تَجَلَّ بِهٖ قَبِيْلُوْهُ بِالْحَسْرَةِ وَاللَّدَامَةِ مَعَ السَّعَةِ وَلَا قُوْمًا إِلَّا بِاللّٰهِ وَآمَاحِقُ
 عَزِيْمِكَ الَّذِي يُطَالِيكَ فَاِنْ كُنْتَ مُوسِرًا اَعْطِنَهُ وَاِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا اَوْضِنَهُ بِحَسَنِ الْقَوْلِ
 وَرَدَّدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيْفًا وَحَقُّ الْخَلِيْطِ اَنْ لَا تُغْرَهُ وَلَا تُغْتَهَّ وَلَا تُخَدَعَهُ وَتَقِيَّ اللهُ

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

ربع دوم از کتاب شکوه الادب ناصری

فی اخره وحق الحقت المذبح علیک فان كان ما يدعی علیک حقا کنت شاهداً علی نفسک ولم
 تغلظه و اوقینة حقة وان كان ما يدعی علیک باطلا رفقت به و لو مات فی امره غیر الرقی ولم
 تتخط ربک فی امره ولا قوة الا بالله وحق الخصم الذی تدعی علیه ان کنت محققاً بدعواک
 اجلت مقاولته و لو تجدل حقه وان کنت مبطلا فی دعواک اتقینک لله وثبت الیه و لو کنت
 الدعوی وحق المشتبر ان علمت کذبا یا حسنا اشرف الیه وان لم تعلم ادشدته الی من
 یعلم وحق المشتبر علیک ان لا تهمة فیما لا یوافقک من رأیه وان و انک حدث الله عزوجل
 و اما قبال و خواسته تو آن است که جز از راه حلال بدست نیاری و جز در کار و در انفاق نکنی و هر کس که پس
 احسان تو زبان کشاید بر خویش کزیده و مختار مدارد و پیروی خواسته مال اجاعت پروردگار خویش کار کن و در
 انفاق اموال نبل موز چه در این کردار جز حسرت و ندامت بدخیزه بر نداری و نیت نیر و قوتی مگر سجدهای و اتحق
 التمسک ارتو و ام خواه است و در طلب و ام خود میباشد آن است که اگر تو دارنده بوسه باشی قرضی که از وی
 بگردن داری بدو عطا کنی چه اگر خشن را بپس افکنی بعضی آن رفقه باشی و اگر روزگار سعیت تو پستی و عسرت
 باشد و ادای قرض او را با عطای مال نتوانی باری بحسن مقال گوش و خواطر او را بسخن خوش و لطف بیان خوش
 دار و راضی از خود باز کردن و حق حلیط یعنی آنست که با تو بایر شس میکند راند آنست که او را بر خود مغرور نیاری و با او
 بنار استی و خیانت نروی و دستخوش فریب و ذلیت کردانی و از خدای در کار او پرهیزی و حق آنختم که چیزی
 بر تو مدعی میشود بسبب ادعای تو بصحمت میرود و بطلان حق خویش یکوشد آن است که اگر آنچه ادعا نماید
 بر تو از روی حق درستی است تو خود بر دعوی او بر تو بشهادت باشی و در ایفای حق او بروی ستم نرانی
 و ادافزائی و اگر باطل است باوی برقی و ملائمت باشی و جز برقی و مدار او را و قدم کذاری و خدایا در کار
 او بخشم نیادری و هیچ نیروئی نیت مگر سجدهای و حق آنختم که تو باوی بخاصیت میروی و در چیزی بروی
 مدعی هستی آنست که اگر در ادعای خودت دینتی باشی باوی بطوری خوش و جمیل سخن گذاری و اگر نخشن
 باشد مگر نشوی و اگر در آنچه بروی ادعا کنی باطل میروی باری از حضرت باری پرهیزی و از آنکه در توبه است
 انابت روی و آن دعوی را فرود گذاری و حق آنست که با تو در امری کار بشود و شوری پیمان کند آن است که اگر در حق
 او توانی رای و تدبیری نیکو بکار برد او را بان امر اشارت کنی و اگر تو را آنگونه رای در کار نیت بانک که صفا
 رای و اندیشه بصواب است ارشاد کنی مقصود آنست که محض انبهار علم و رای و خودمانی یا عار از نادانی بعضی از
 تدابیر بصواب آن بیچاره را برنج و عذاب نیکنی و روزگار خویش را آشفته و پریشان نیادری چه در دنیا
 و آخرت باین زیان و خسارت است زیرا که آنست که یا از سختی از سعایب تدبیر و عدم دانش خویش تو با خبر
 میشود و در تو نفع داد عقیدت میرود و یا از آن پس که تدبیر تو کار کرد و زیان آن کرد در دریافت همیشه این خبر
 از تو دانند و در میان مردم جهان ترا بسوء تدبیر و آشفتگی رای در ویت شهرت دهد و در آن سرانی نیز
 سؤال کردی تا خراباوی با مانع نرفتی یا اگر بدانش خویش اعمادند اشتی پس از چه باندیشه خود او
 براندی و حق آنست که در مشاوری با تو بامری اشارت کرد آنست که اگر در آنچه رای و تدبیر آورد و اگر بصواب

حق مال

حق طلبکار

حق خلیط

حق مدعی

حق مدعی

حق تشار

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

تقدیر

اللهم

میزان

مستضعف

وحق

تسبیح

نرود اورا آلوده و تهمت کردانی و در حقش بود و ظن نزوی و اگر موافق فدا و خدای عزوجل اشکر گذاری می نمود
 است که آراء و تدابیر کسان بجله یکسان نیست و اگر بودی بسکد یکم حاجت زرفتی پس اگر با هم توفیق بخونید
 بنایت آن شخص را بغرض مهم داشت و چنان دانست که این تدبیر با صواب اندیشه بازگونی بعد بکلند تا
 غرض و صداقتی بجار آورد و آنوقت در صد دستینر و دفلخ آید بلکه باید اورا بغرض دانست و تدبیر شرادان هم
 سفید نشود و در حقیقت بیشتر عد او تمام و کینه های دیرین را از چشمه سار سو وطن زایش و تراوش است و از
 اینست که میفرماید افعال مسلمانان را بحت حل بیست نمود و **وَحَقُّ الْمُسْتَضْعَفِ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ**
وَلَيْكِنْ مَذْهَبُكَ الْإِسْمَاءُ لَهُ وَالرِّفْقُ بِهِ وَحَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تَلِينُ لَهُ جَنَاحَكَ وَتَصْغِيَ إِلَيْهِ
لَسْمِعَكَ فَإِنَّ إِلَى بِلِاصْتِوَابِ حِمْدِكَ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ لَمْ يُؤْفِقْ رَحْمَةً وَلَمْ تَنْهَمْهُ وَعَلِمْتَ أَنَّهُ
أَخْطَاوَلَمْ تُؤَاخِذْهُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَحِقًّا لِلنُّهْمَةِ وَلَا تَقْبَأْ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ عَلَى حَالٍ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَقُّ الْكَبِيرِ وَفِيهِ لَيْسِنُهُ وَإِحْلَالُهُ لِقَدَمِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَتَرْكُ مُقَابَلَتِهِ
عِنْدَ الْخِصَامِ وَلَا تَسْبِقْهُ إِلَى طَرَبِيقٍ وَلَا تَقْدِمْهُ وَلَا تَسْجِهْهُ وَإِنْ جَهَلْتَ عَلَيْكَ أَحْتَمَلْنَهُ
وَآكْرَمْتَهُ بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الصَّغِيرِ رَحْمَتُهُ فِي تَعْلِيمِهِ وَالْعَفْوُ عَنْهُ وَالتَّرَعُّلُ عَلَيْهِ
وَالرِّفْقُ وَالْعَوْنَةُ لَهُ وَحَقُّ السَّائِلِ اعْطَاؤُهُ عَلَى قَدْرِ حَاجَتِهِ وَحَقُّ الْمَسْئُولِ أَنْ يُعْطَى فَأَقْبَلْ
بِهِ بِالشُّكْرِ وَالْعِرْفَةِ بِفَضْلِهِ وَإِنْ مَنَعَ فَأَقْبَلْ عُدُوَّهُ وَحَقُّ مَنْ لَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِهِ أَنْ
تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ لَا تَشْكُرَهُ وَحَقُّ مَنْ سَأَلَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ
يَضُرُّ نَيْصَرْتَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنْ أَتَقَرَّ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ وَحَقُّ أَهْلِ
مِلَّتِكَ إِضَارَ السَّلَامَةَ لَهُمْ وَالتَّرْحَمَةَ بِهِمْ وَالتَّرْفُقَ بِمُسِيئَتِهِمْ وَالتَّأَلُّفَ وَالتَّصْلَاحَ لَهُمْ وَ
الشُّكْرَ مُحْسِنِهِمْ وَكَفَّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَتَحَبُّ لَهُمْ مَا تَحَبُّ لِنَفْسِكَ وَتَشْكُرُهُ لَهُمْ مَا تَشْكُرُهُ
وَأَنْ تَكُونَ شَيْوُخَهُمْ بِمَنْزِلَةِ آيِكَ وَشَبَابَهُمْ أَخِيكَ وَغَيَابَهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَمِيكَ وَالتَّصَاوُرَ بِمَنْزِلَةِ
أَوْلَادِكَ وَحَقُّ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمْ وَلَا تَظْلَمْهُمْ مَا وَفَّاءُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
بِعَهْدِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالتَّحْمُدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحَمْدُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَامٌ كَثِيرًا
 وحق آنکه از تو در طلب نصیحت باشد آنست که با وی بطریق رحمت و رفق باشی و بی نهایت اورا نصیحت کنی
 وحق آنکه تو را نصیحت بنماید آنست که یکبار در حضرتش فروتن و بفرمانش نرم کردن و سخنانش را بگوشش
 شنوایی پس اگر در آنچه با تو نصیحت گفت بصواب رفت خدای عزوجل ابر آن نعمت محبت گذاری و اگر
 موافق تیقا و بروی خبثانی و ذلیل اورا بغبار تهمت آتاش مدهی و چنان بدانی که وی در این کردار بخطا نیست
 و اورا بر این خطا نواخذ گذاری مگر وقتیکه بر نهی اشکار و بطریق علامت غرض و نفاق او نمودار کردی که مستحق این
 نسبت باشد و چون حال بر این منوال کردید در هیچ چیز با وی در صحبت و مخالفت باشی در هیچ مخالفت و صحبت
 جوی و هیچ قوت و قدرتی جز بجهت ای نیست وحق آنکه بسال از تو میر باشد آنست که بسبب ذوقی سال اهل
 بر تو قیود و حرام او بگوشی چه او قبل از تو بدولت اسلام سرافراز شده و بر تو تقدم دارد و بی نهایت اگر فحتمی در

ربع دوم از کتاب شکوہ الابرار صریحی

پدید آید با وی بمقابلت و موافقت نروی و پاس حرمت و حشمت او را از دست ندی و در سپردن راه بر او پیشی
 نگیری و او را بجهل خویشی ندی و اگر ت جابل خواند یا از در جهل کاری از وی نمود آید بر خود برگیری و بسبب
 حق و حرمت اسلام او را کزیم نانی و از این کلام مفسر تمام معلوم میشود که رعایت پیران مخصوص مسلمانان است
 نه هر پیری و شمرده روزگاری و حق صغیر و کبک که بسال از تو کمتر است آنست که بروی بمر باقی در رحمت روی و آرزوی
 فرمانی و از خطا مایش چشم برگیری و بروی پوشیده داری و با وی از در رفتن و ملائمت باشی و مومن او را بیازی
 و حق آنکه سائل و خواستار است آنست که با اندازه نیاز او با وی بعطیت روند و حق آنکه از وی خواستار میشود
 آنست که اگر چیزی بخواهد بر چه باشد از وی پذیرفتار شود و شکر عطای او را بگذارد و بختل او را بشناسد یعنی
 شمارند و اگر چیزی بخواهد عذر او را پذیرفتار کردند و حق آنکه بسبب او خدای را سپاس گذارند یعنی آنست که بخت
 خدای را شکر فرستی سپس او را ستودن گیری و حق آنکه با تو با سادت و بدی رو دانت که با وی بعبود
 بخشش کار کنی و اگر بدانی این گذشتن موجب زیان است یعنی وی بر ظلم و ستم خود میا فراید و طلب حضرت
 برانی چه خدای عزوجل میفراید برای آنکه ستم دیدند و یاری طلبند راه چون و چوانی نیست و حق حکیمان
 آنست که با ایشان به نیکی و رحمت بروی و بدان ایشان را بلامت باشی و با آنها طریق لغت جوئی و همواره در
 اصلاح حال آنها باشی و بسکوان ایشان را سپاس گذاری و بقدر توانائی اذیت و آزار از آنها باز داری و آنچه
 برخویشتن دوست میداری ایشان را دوست بداری و هر چه برخویشتن کوهیدید داری ایشان را نیز پسندید
 نداری و ساخوردگان ایشان را بمنزلت پدر خویش و جوانان را در مقام برادر و خورد سالان را از برقت خویش
 خود بشمار آوری و حق آنکه ابل ذمه و خارج از ملت آنست که آنچه را که خدای از ایشان پذیرفته است پذیرد و باقی
 و چند آنکه ایشان در آن عهد که با خدای عزوجل بر نهاده اند وفا کنند باشند بر آنها بظلم و ستم نروی و هیچ
 نیروی نیست که بچندای و این اشارت برای آنست که خدای در رسول خدای صلی الله علیه و آله بان میزان که
 شایسته ابل ذمت است برای آنها مقرر فرموده اند تا سبب تغر و از جار خاطر و عدم رغبت ایشان بملت
 اسلام نشود پس اگر در آنچه حکیم علی الاطوار مقرر فرموده تجاوز شود موجب نفرت و مزید عداوت و کینه
 و روی ایشان بسلامتی و مسلمانان شود با اینکه بیان دین اسلام و تعویق بر سایر ادیان باز دیا و آداب
 ستوده بشیم پسندیده و اخلاق حمیده و اوصاف حمیده و کمال مساوات و مساوات و رفق و مداراة و سهولت
 و سلامت است و اینک در این مواظبت شریفه پیمان بر مو عظمی را بکلمه مبارکه لا حول الا قوة الا بالله زینت فرموده
 است نکته لطیف و بدیع را شامل است که ای کسان که محض رحمت آفریدگار را زینا خیری نیستی بتمام و رتبت نایل شداید
 که محل ثواب و ثواب و عقاب و امر و نهی و خطر و اثر باشد هر چه هست همه را بیزوی پروردگار بردارید و بر خود بایز
 و نازیدن گیرید که ما چنین و چنانیم و چنان و چنین توایم و از ما چنین و چنان بخواهند و متشایر و احسان مفرزان
 و فرایش و نقصان هستیم بلکه این نیز موطنی است از خداوند نشان که باین وسائل و وسایط همی خواهد شمارا در
 رتبت و مقام و سعادت بسلام گرداند و کز شما چلیند و از شما چه ساخته و پرداخته تواند بود و خبر خدای تعالی تو
 و قدرت در کدام سن توند بود و ما خدای تعالی بدست قدرت و مشیت ترا میا فرید و خواسته جان بدست تو

حق کمتر
 خدای
 حق بیشتر
 حق بیشتر
 حق بیشتر
 حق ابل ذمه
 اشارت بکلمه

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

۲۴۰

افکند و دیگری چون ترا بتونیاز مند ساخت تا از آنچه خود بتو عطا فرمود بانبند او عطا کنی و باین وسیله کس منزلت و مقام نمائی فعالی الله علوا کثیرا کبیرا و صلی الله علی نبینا و آلئنا کثیرا کثیرا معلوم باد که در کتاب تحف العقول ایخدیث مبارک با شرح و بطی دیگر مسطور است چون در تحریر ایخدیث باین سبک مشهور است لهذا آنچه در امالی و خصال مرقوم است مختار و مسطور گردید

ذکر باره نضایح حضرت سید التاجین با و لا و خود سلام

الله علیهم جمعین

از این پیش از نضایح آنحضرت بفرزندان خود چندی نگارش یافت و از این پس نیز بحسب اقتضای مقام گذارش خواهد گرفت هم اکنون در این مورد نیز بحسب مناسبت مرقوم میافزود و تأیید در تجار الانوار و فضول المنعمه و کشف الغم و اغلب کتاب اخبار از ابن ابی الدنیا مسطور است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود پدرم زین العابدین سلام الله علیه این کلمات را از در پند و اندرز با من بگذاشت یا بَنِي لَا تَقْبَلْ حَمْسَةً وَلَا تَخَادِثْهُمْ وَلَا تَرَأْفِهُمْ فِي طَرَفِي فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هُوَ لَاؤُ الْخَمْسَةِ قَالَ لَا تَقْبَلْنَ فَاَسْفَا فَاِنَّهُ يَبِيعُكَ بِأَكْلِهِ فَمَا دُونَهَا فَقُلْتُ يَا أَبَتِ وَمَا دُونَهَا قَالَ يَطْمَعُ فِيهَا ثُمَّ لَا يَأْتِيهَا قَالَ قُلْتُ يَا أَبَتِ وَمِنَ الثَّانِي قَالَ لَا يَقْبَلَنَّ الْبَخِيلُ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ بِكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا كُنْتَ إِلَيْهِ قَالَ فَقُلْتُ وَمِنَ الثَّلَاثِ قَالَ لَا يَقْبَلَنَّ كَذَابًا فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الشَّرَابِ يَبْعِدُ مِنْكَ الْقَرِيبَ وَيَقْرُبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ قَالَ فَقُلْتُ وَمِنَ الرَّابِعِ قَالَ الْاِحْوَقُ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ قَالَ قُلْتُ يَا أَبَتِ مِنَ الْخَامِسِ قَالَ لَا يَقْبَلَنَّ قَاطِعَ الرَّحِمِ فَإِنَّهُ وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ أَيْ پسرک من با پنج طبقه مصاحبت مجوی و حدیث کموی و در بیسج راه برافقت سوکی عرض کردم فدای تو شوم کدام جماعت باشند این خلیفه فرمود با بیسج مردی زشت کاریار شود او ترا یک نهم بلکه فرود از آن میفرود شد عرض کردم ای پدر کمتر از یک تفریطیت فرمود طمع در آن یک نهم نیز میافکند لکن بآن نیز سرده من کردم ای پدر دو نهم کبیت فرمود با بیسج مردی زفت و بخیل انیس و جلیس سباهش چه او ترا از اموال خود بهره بان سخت محتاج باسی جدا میدارد و محروم نماید عرض کردم سبتم کبیت فرمود با بیسج دروغزن کام مزین زیرا که دروغگویان چون غایبش سراب اندر بیابان باشند که راه نزدیک را بتو دور و دور را برای تو نزدیک نماید عرض کردم چهارم کبیت فرمود با بیسج مردی امین و کول مصاحب و مشغول شود او نیز دم در آن حال در اندیشه بود تو باشند زبانت میرساند عرض کردم ای پدر گرامی پنجم کدام است فرمود با آنکه قاطع رحم برنده رشتند خویشاوندی هستند انباز کرد پس در سه موضع در روایتی در چند موضع از کتاب خدای انجامت یا ملعون یافته ام در کتاب معالم العبر در ستم جلد هفدهم تجار الانوار مسطور است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود کَفَّ الْأَذَى وَفَضَّ النَّدَى وَاسْتَعْنَى عَلَى اللِّسَانِ بِاللِّسَانِ فَإِنَّ الْقَوْلَ خَالِي نَصْرًا وَحَلْفًا الْأَخْمَقُ وَإِنْ كَانَ ضَلَّكَ كَاعْتَدَ الْعَاقِلُ وَإِذَا كَانَ عَدُوًّا لَكَ وَمَعَادَاةَ الرِّجَالِ فَانْزِعْ عَنَّا

نضایح حضرت سید التاجین با و لا و خود سلام

سبتم کبیت

نهمین

ربع دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

مگر جلیم او متفاجاه لیسیم سخت اخرا خدیث علیده بانکه نفاوتی تروتم است با بجه امام با امام علیها اسلام نبرج
 چند که توانی زنج و آزار از گمان برگیر و ایشان را بریرش خطا با نوازش فرمای و آنچه که ممکن است کار بکوت بسیار
 چه سخن کرد و ترا حالاتی است که اسباب زبان او می شود یعنی همه وقت سخن بود و نیز مانند کاهی زبان کسم دارد
 نماید پس بقدر مقدور خاموش باش که خاموشی سود میرساند لکن سخن کردن سود و زبان هر دو متضمن
 است و از مردم کول ماسجزا اگر چند دوست تو باشد چنان بهر کسی که از دشمن دانا پر نهر سبکی چه چمن در
 دوستی تو زیانها میرساند که از کزنده براران دشمن سخت تر است و پرهیز از سعادات و از خصومت مردمان
 در این کار از دو حال بیرون نیست یا گرفتار مکر و کید مردم بر داری شوی یا دچار طاقات و مفاجات مردم می گردی
 و دیگر در فضول المتهمة از محمد بن حریب مرویت که حضرت علی بن حسین با فرزندش امام محمد باقر علیه السلام وصیت
 کرده فرمود یا بنی اصبر للتوابع ولا تفتخرن للتحوف ولا تعط نفسك ما ضاع عليك الاكثر من نفعك
 فرمود ای فرزندان من بر توابع روزگار و مصائب لیل و نهار کارشکبانی بسیار و خویشتر در معرض طاعت و
 پندت بایستی گذار و عطا کن نفس خود را آنچه زینت بر تو افزون از سود آن است یعنی هر چه یون کار بگردانی
 از سودش بیشتر است کرد و دیگر در کتاب کشف الغم مطهر است که حضرت علی بن حسین با فرزند خود امام محمد باقر
 علیه السلام فرمود یا بنی ایاک و معادات الرجال فایه کن بعدمک مگر جلیم او متفاجاه لیسیم
 ای پسرک من پرهیز کن و کناری جوی از هدایت در زیدین و دشمنی کردن با مردمان چه دشمنی ایشان از
 دو حال بیرون نیست و از بروز و اثر خارج نتواند بود یا گرفتار مکر و حیلت مردمی حلیم بایست شد یا دچار طاقات
 شخصی نسیم باید گشت و در هر دو زبان بزرگ است و دیگر در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه روایت
 که حضرت علی بن حسین صلوات الله علیها با فرزندان خود فرمود ایتقوا الکذیب الصغیر منه و الکبیر
 فی کل جید و هنزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر اما علمتم ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال انزال البند بصدق حتی یکتبه الله عز وجل و انزال البند بکذب حتی ینکبه الله کذابا
 یعنی پرهیز کنسید از راندن دروغ خواه خور باشد یا بزرگ خواه از روی جد باشد و درستی از در نزل و نارسایی زیرا که
 مرد چون در گرفتار و گرفتار صغیر دروغ رود بر کبیر نیز جبری و جور کرد و آید آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرموده است چون بنده همیشه از در راستی بگفتار و کردار اندر آید خداوند عزوجل او را در زمره صدیقان مکتوب نماید
 و چون بجلد کار بد دروغ افکند خدایش در شمار بسیار دروغ غمان میگرد و در کتاب تحف العقول مطهر است که
 آنحضرت با بعضی از فرزندان خود فرمود یا بنی ان الله و ضیعتی لک و کفریضتک لی فاوصناک فی و کفر
 بوصنی یا بنی علیک بالبر تحفة کبیره یعنی ای پسرک من همانا خدای تعالی بر تو فرض کرده است که رضای خاطر
 مرا بدست بیادری و بر من این فرمان نراند و ترا در بر و نیکی با والدین امر فرموده و بر من در تو حکم فرموده
 تو با و بشکونی در زیدین و این نصیحت را تحفه سیره شمرده از حضرت امام ابو جعفر باقر سلام الله علیه روایت
 که فرمود چون علی بن حسین علیهما السلام را به شکام وفات فرارسید بر ابرسینه مبارک بر چسباند و فرمود
 ای پسرک من همانا ترا اکنون وصیت گذارم که پدرم گاه وفات مرا وصیت گذاشت و فرمود پدرش وصیت

توضیح در این باب

ایضا
 نصیحت امام
 محمد باقر

نصیحت
 با فرزندان در
 اجتناب از دروغ

نصیحت
 فرزندان

ایضا
 نصیحت حضرت
 امام محمد باقر

در احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۴۲

باونها و یا بیتی ایاک و ظلم من لا یجل علیک ناصر الا الله یعنی پسرک من پر نیز از اینکه هر کسی ستم را می کند
 خدا را برای نصرت خویش نباید مقصود است که با آنکه سبوح یا روبرو معین و ناصر در میان حق از بهر خویش
 نیاید و از جمله افریدگان بالمره مایوس باشد ظلم و ستم هر چه این کس یگانه بخدای پناه برد و از سوز دل
 بر آورد و چون کسی یگانه بخدای توجیه کند بر خدای واجب می شود که داد او بازستاند و دیگر از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام مرویت که فرمود که هر یک پدرم حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را زمان ارتحال از انبیا
 پر طلال رسیدم بر صدر خویش بر گرفت و فرمود ای پسرک من ترا همان وصیت کنم که پدرم هنگام جان سپردن
 با من فرمود و آن اینست یا بقی اصبر علی الحق وان کان مرایض یعنی بفرزند بر کار و کردار یک از روی درستی
 و حق باشد شکبائی جوی اگر خد تخ باشد یعنی اگر فی الحال تلخ نماید صبوری پیش کن چه بالمال بودترین
 پر عافیت و در سن لایحه الفقه مطور است که فرمود اصبر علی الحق وان کان مرایض لیک اجرتک بعبر
 حساب یعنی چون بر صبوری و تلخی مر حق و کار حق شکبائی باشی ما جو و شاب باشی بیرون از شمار
 حساب پذیرش با دیگر کمالات باد که ایراد نباید کرد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگام جان سپردن
 حضرت سید الشهدا علیه السلام بر بالین مبارکش حاضر نبود پس این روایت از چه راه است زیرا که واجب
 نیقاده که این سخن را در نفس آنحضرت شنیده باشد تو اندوه که بیان وقت که حضرت سید الشهدا
 سلام الله علیه بدید بان امام زین العابدین در صورت ظاهر حاضر نبود لکن هیچ آنی از هم جدا و غفل
 بودند در کتاب ابی القاسم المتقین مطور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه با فرزندان خود شیخ
 با اهل دین و معرفت مجالست کنیدی و اگر شمار ابدت نیفتد تنهایی مونس و سالم تراست از مصابحت غیر آن
 و اگر از مصابحت با مصاحبی چار باشد باری با صاحبان مروت مصابحت و زید که ایشان در مجلس
 خود محش نمیکنید و نیز در کتاب بجا روکتبا خبار قریب مضمون حدیث مذکور است که عقیب میگوید علی بن
 احسن با پسرش علیم سلام فرمود یا بقی اصبر علی التوائب و لا تعرض للحقوق و لا تحب
 اخاک الی الامر الذی مضرتک علیه اکثر من منفعتک ای پسرک من بر نوائب و مصائب زمان کار
 بصبوری و شکبائی بنفکن و بحق کسان چشم نیکن و برادر خود را در کار که زیان آن برای تویر است
 از سود و منفعت آن برای او اجابت کن

اگر در احادیث حضرت سید الشهدا

در کتاب سید الشهدا

در کتاب سید الشهدا

در کتاب سید الشهدا

ذکر پارہ کلمات متفرقه و نصابی سنہ حضرت امام زین العابدین علیہ السلام

در کتاب کافی از حضرت علی بن احسن علیا سلام مطور است ان من سعاده المرء ان یكون
 مقهره فی بلده و یكون خلطاؤه صالحین و یكون له ولد یستقیم لهم یعنی شاد سعادت و نیک نیتی
 اینست که سوداگری و تجارتگاه او در شهر او باشد و با آنان که مخالفت و معاشرت ندارد صاحب و نیکوکار باشد
 و هم او را فرزندان باشد که با ایشان یاری و استعانت جوید و در حدیثی دیگر این تحت را مذکور داشته و من
 سعاده المرء ان یكون عند امره یجلبوا و یخربون و یخربون و یخربون و یخربون و یخربون و یخربون و یخربون و یخربون
 در کتاب سید الشهدا

فی علامه عقاده
 علامه عقاده

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

بحسن و جمال مال او بشکفتی و محبت اندر باشد لکن آئین باوی ساز کار نباشد و اورا باند و آورد و دیگر ابو خرمالی
 از حضرت سیدنا جدین سلام الله علیه روایت میکند که فرمود **لَوْ تَعَلَّمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ**
لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بَيْعُوا الْمُهْجَ وَغَوَّضَ اللَّحْجَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَانِيَالُ إِنَّ أُمَّتَكَ
عَبِيدِي لِي أَجَاهِلُ السُّخْفُ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ التَّارِكُ لِلْإِقْدَاءِ بِهِمْ وَإِنْ أَحَبَّ عِبِيدِي لِي النَّفْيُ
الطَّالِبِ الثَّوَابِ بِجَزَائِلِ اللَّازِمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّالِعِ لِلْعُلَمَاءِ الْفَائِلِ لِي كَمَا يُفْرَادُ اگر مردمان بداندی که چه اجر و
 چه تمام و درجه و منافع دنیاوی و اخروی در طلب نمودن علم مندرج است هر آینه در طلب علم کوشش نمایند و در تحصیل
 سعی نمایند اگر چند برنجتن خون و باختن جان و باختن در بجا و فرود رفتن بدرباری بی پایاب باشد همانا خدای تعالی
 بجزرت دانیال پمیر علیه السلام و می فرستاد که بنحوض ترین و دشمن ترین بندگان من در حضرت من آن بند
 ایست که جاهل و نادان و جهالت اهل انشراخا نماینده باشد و ایشانرا بسکینی و تعلیم سبک شمار و وارز قنای
 و پیروی ایشان کناری جوید و محبوب ترین بندگان من در پیشگاه عظمت و کبریا می من آن بند ایست که پرنهنگار
 خواهند جزای جزیل و جوینده ثواب عمل باشد همواره در خدمت علامت است جوید و از افاضات ایشان بهره
 که دو بار مردمان حلیم و در بار روزگار سپار دو باره از سخنان حکما و زقار دانشندان و خردمندان تذکر فرماید
 و دیگر حلیب بن ابی ثابت از علی بن حسین علیهما السلام روایت کرده است **لَوْ بَدَخِلَ الْجَنَّةَ حَيَّةٌ غَيْرَ حَيَّةِ**
حَمْرَةَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَذَلِكَ حِينَ آسَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثِ لَسَلَا اللَّهُ
الَّذِي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْحَ حَمِيَّتِ وَنَقَصَتْ وَرَزِيدِي كَرَحِيَّتِ حَمْرَةَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رُونَ بهترین و بد
 گامی که حضرت غضب و غضب دشمنی که از شرکان بروی دست داد و مسلمانان گرفت و این آفتکام بود که عبادت
 شرکان محض جبارت و تخفیف بجزرت رسالت آیت شکیسته شررا بر آنحضرت بیکنند و از کلمات آنحضرت است
 که میفرماید **وَدَدْتُ وَاللَّهِ إِنِّي أَفْتَدِيْتُ خِيْلَيْنِ فِي الشَّيْعَةِ لَنَا بَعْضُ نَحْمِ سَاعِدِ التَّرْفِ وَفَلَيْهِ الْكِنَانِ**
 یعنی سوگند با خدای دوست همی دارم که بر حنی کرده ام برای دو خوی و فصلت که در پیروان و شیعیان است
 بیازه از گوشت بازوی خود را سخت بکلی و بیوه و کی و وقت از یک ساعت و شناخت ایشان که بیک چشم بر
 ایشان ستولی می شود و دیگر گفت که کمان و پوشیدن اسرار و معایب برادران دینی خودشانرا یعنی این دو کار
 چندان نکو بیده و ناهنجار است که من رضی هشتم پاره از بدن خویش را ایشانرا کنم تا ایشان از آن کار بر کار باشند
 و دیگر از کلمات آنحضرت است که صاحب کشف الغم میگوید **هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرِيدُهُ وَذَلِكَ**
مَنْ لَيْسَ لَهُ نَسِيَةٌ يُعْضَلُ بِهَا کسی که حکیم دانشمند او را ارشاد نماید و بخوار می شود آنکس که جاهل او را هم
 بازو نشود چه بسا می شود که از نادان کار ساخته می شود که از نادانان نشود و می شود که فقیه بعضده باشد یعنی خوار است بیک
 فقیهی او را معاضدت نماید این معنی بهتر است و اندر علم و دیگر در کتاب کشف الغم استوار است که آنحضرت فرمودند
لَمَّا التَّوْبَةُ الْعَمَلُ وَالرَّجُوعُ عَنِ الْكُفْرِ وَلَيْسَ التَّوْبَةُ بِالْكَلامِ یعنی حقیقت توبت و بازگشت بجزرت
 احدیت آنست که بشرایط آن کار نمایند و از آنچه بدان اندر بودند باز شوند اگر بهمان لفظ قاعبت و رزق و قول افاضل
 مطابق نیارند و صاحب کشف الغم از کتاب تذکره محمد بن حسن جدون از آنحضرت نقل کرده است **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

فی نوبه العلم

در باب حقیقت

در وقت کتایب ختم آفتکام

اینگوی

بر کس می

گفته است

بعضی را

تذکره

فی نوبه العلم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

لَا يَهْدِيكَ مُؤْمِنٌ بَيْنَ ثَلَاثِ خَصَالٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَشَفَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَعَةُ رَحْمَتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمُرُّهُ بِكَ نَوْمٌ يَأْتِيهِ فِيهَا مَوْتٌ بَعْدَ حَيَاتٍ بِهَا كَيْفَ كَأَيْكٍ وَارَادِي رَحْمَتُهُ بِشَدِّ نَخْتِ شَهَادَتِ تَوْجِيدِ رَبِّهِ وَدَيْكِرِ حُصُولِ شَفَاعَتِ رَسُولِ كَرِيمٍ بَعْدَ سَيْتَمِ وَسَعَتِ رَحْمَتِ رُورِدِ كَارِوُفِ حَمِيدٍ وَازْكَامَاتِ آيَاتِ حُرَّتِ مَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَمْتَمَ مِنْ كَتَمَ عَلِيًّا أَحَدًا أَوْ أَخَذَ عَلَيْهِ صَفْدًا فَلَا نَفْعَ أَبَدًا يَعْنِي هَرَكْسِ عِلْمِ خُودِ الرَّكْسِيِّ بُوْشِيْدِهِ دَارِوِ يَعْنِي أَرَامُوْخْتِنِ ضَايِقَتِ نَمَائِدِ يَدِ رَا زَا آيِ نُوْرِ كَارِي خَيْرِي بَخَوَاهِدِ بِسُجُوْتِ أَنْ عِلْمِ اُوْرَا سُوْدِ رَسَائِدِ وَنَفْسِ اِيْنِ اِيْنِ اسْتَمْتَمَ كَرَامَتِكَ بِحَقِيْقَتِ عَالَمِ بَاشِدِ وَازْكَامَاتِ دَارِي مَقَامِ وَرَبِّتِ شُوْدِ هَرَكِزِ صَاحِبِ صَفْتِي نَاسْتُوْدِهِ كَرُوْدِ اُوْرَا كَرَامَتِ عَالَمِ نَبَاشِدِ وَازْكَامَاتِ خُوْشِيْشِ عَالَمِ بَخَوَانِدِ سُوْدِ نَبَاشِدِ وَازْكَامَاتِ شَرِيْفِ بَطْرِوْفِ كَيْفِ شَرَاْفَتِ عَائِدِ شُوْدِ وَتِيْرِدِ كِتَابِ كُتْفِ الْعَمَّةِ زَعَارَةِ نَضَارِي اُوْرُوْدِ اِنْدِ بِنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ هَرُوْدِيْتِ كَرُوْدِ اُوْرُوْدِ اِيْنِ بِنِ الْحُسَيْنِ اَزْجِدِشِ حُسَيْنِ بِنِ عَلِيِّ صَلَوَاتِ اِنْدِ عَلِيْمِ شَيْئِدِكِ وَرِوْدِ خُدَايِ صَلَوَاتِ اِنْدِ عَلِيْمِهِ اَلَمْ فَرَمُوْدِ اِيْنِ الْبَحِيْلُ مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْنِي سَجْدِ اِنْدِ كَسِي اسْتَمْتَمَ كَرَامَتِ مَن زِدَا وَاوْنِدِ كُوْرُشُوْدِ وُورِسِنِ دُرُوْدِ تَعْرِسْتِدِ صَلَوَاتِ اِنْدِ عَلِيْمِهِ اَلَمْ وَدِيْكَرِ دَرِ كِتَابِ كُتْفِ الْعَمَّةِ سَطْرِ اسْتَمْتَمَ التَّوَالِكِ الْاَمْرُ بِالْعَرُوفِ وَالتَّهْفِي عَنِ الْمُنْكَرِ كَمَا بَدِي كِتَابِ لِيْلِهِ وَرَاوْظُهُرِهِ اَلَا اَنْ يَنْقِي تَقَاةً فَلْتُ وَمَا تَقَاةً فَالْ يَخَافُ جَبَّارًا عَنِيْدًا اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْهِ اَوْ اَنْ يَطْلُغِي يَعْنِي اِنْدِ كَسِي اَمْرِ مَعْرُوْفِ وَنَهِي اَزْ شُكْرِ رَا تَرْكِ نَمَائِدِهِ وَفِرُوْدِ كُذَارِنْدِهِ بَاشِدِ وُورِ حَسْبِ مَقَامِ وَفِدْرَتِ مَعْمُوْلِ نَدَارُوْدِ كَسِي اسْتَمْتَمَ كَرَامَتِ مَجِيْدِ رَا اَزْ اِسْتَمْتَمَ اِيْنِ قُرْآنِ دَرِ حَقِيْقَتِ بَرِيْهِيْنِ اَزْ اِنْدِ اسْتَمْتَمَ اَسْتَمْتَمَ a

اینکه مؤمنان به حضرت باکت نمی بینند

کتابان علم

صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله

بابت شکر امر معروف

فایده قاعدت

انفاق در غیر حق

زین

مع دویم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

در استجاب دعای مسکین

در فواید

در اقتباس از کوفی

در تحسین علم

زبان حکمت

بجای استبکای اسلام

در چهار چیز ذلت است

نمودن نیز بایست بر وفق حکم حق و قانون حق رفت و در کتاب مجمع المعارف از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 مطور است که فرمودند چنانچه کسی ضعیف تصدق نکند که آن مسکین در آن ساعت او را دعوت بجز آنکه دعایش مستجاب
 شود و هم در آن کتاب از آن حضرت مطور است که اول چیزی که در روز قیامت آن بتدای شود صدقه است و فرمودند اول غیر
 مثل خیر کند است اگر بقصد دست جاری شود اجر دارند بدون اینکه بر صاحبش خصمانی وارد شود و هم در آن کتاب
 از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مطور است که هر که خویش را از بد شمردن عرض مسلمانان نگاه دارد
 خداوند تعالی در روز قیامت کائناتش ایبارزد این جوی در کتاب تذکره خواص الاثمه و محمد بن صلیح در کتاب
 مطالب التناول مطور نموده اند که روزی نافع بن حیر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد تو آقا
 مردمان و اهل نسل ایشان هستی و نزد این عبد یعنی زید بن اسلم بیژوی و با او جلوس میفرمائی فرمود
 الْعِلْمُ يُتَّبِعُ حَيْثُ كَانَ یعنی در هر کجا سراغ علم و دانش نباشد بایست از دنیا بشدت یعنی اگر چیزی
 بنده بیش نیست اما چون از علم بهره مند است از مجالست او نباید بیانیت و تشارکت زیت و محض اینکه کسی آگاهی
 دیگری بندگی دارد دنیا است او را خواهر شمارد و از صحبتش غار داشته باشد و هم از کلمات سحر آیات حضرت
 امام زین العابدین سلام الله علیه ابد الابدین است که در کتب الغمّه مطور است مَنْ ضَحِكَ ضَحَكَ عَجَّ فِي عَقْلِهِ
 بَحْتَهُ یعنی هر کس بخندد خندیدنی گاسته میوزد از خرد او گاسته یعنی و این فرمایش از آنست که در هر صورت
 خندیدن از خویش تن گاسته است اگر بوقع باشد بستی باید و گرنه ناچار از وقوع و تو آدمی در انظار بگاید و فصل دانش
 او را در چشم مردم ضعیف نماید در کتاب خصال صدوق علیه الرحمه از زهری از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
 مطور است اَلَا اِنَّ لِلْعَبْدِ اَرْبَعَ اَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا اَمْرَ دُنْيَاهُ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا
 اَمْرَ اٰخِرَتِهِ فاِذَا ارَادَ اللهُ بَعْدَ خَيْرٍ اَفْحَمَ لَوَ الْعَيْنَيْنِ اللَّيْنَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَاَبْصَرَ الْغَيْبَ
 وَ اَمْرَ اٰخِرَتِهِ وَاِذَا ارَادَ اللهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ یعنی گاه باشد که خبرده
 چهار چشم ظاهر و باطن است که با دو چشم گران آمدن و دنیا می شود است و با دو چشم دیگر امر آخرت خود را میگرد
 و چون مشیت خدای بر خیر و خوبی بند تعلق گیرد دو چشم دل او را یکشاید و بان دو چشم هر پوشیده را از
 خدای مطالب و قهات امر آخرت خویش می یابد و اگر اراده خدا بنوعی دیگر باشد دل او را بهمان حال که است
 بجای میگذارد و نیز در کتاب خصال از حضرت ابی امام محمد باقر علی بن الحسین علیه السلام مطور است
 اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلُ اِسْلَامِهِ وَ تَحَصَّنَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ عِنْدَهُ رَاضٍ
 مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا جَعَلَ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ صَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَ اسْتَجَابَ مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللهِ عِنْدَ
 النَّاسِ وَ خَلَّفَهُ مَعَ اَهْلِهِ بِنِي جَارِ صَفَاتِ كَبْرِيَا كَسْبَانَ خِصَالِ رَاسِيَةً بِشَا سَاسِ كَالِ وَا زَكَا مَجْزُ
 میگرد و خدای عز و جل ملاقات میکند در حالتیکه خدای از وی خوشود باشد تحت آنکه آن حقی که
 از خدای برای مردمان بر نفس او مقرر است و فانیاید دویم کسیکه با مردان بصدق لسان و راستی کام سپارد
 دیگر آنکه از هر که داری ناشایسته و فعلی متبیح در حضرت خدای دهنور مردان زرم کرد چهارم کسیکه با اهل
 و عیال خویشتن بحسن طلق و فوی ستوده رفتار نماید و دیگر در کتاب فضول الممهّه مطور است که امام زین العابدین